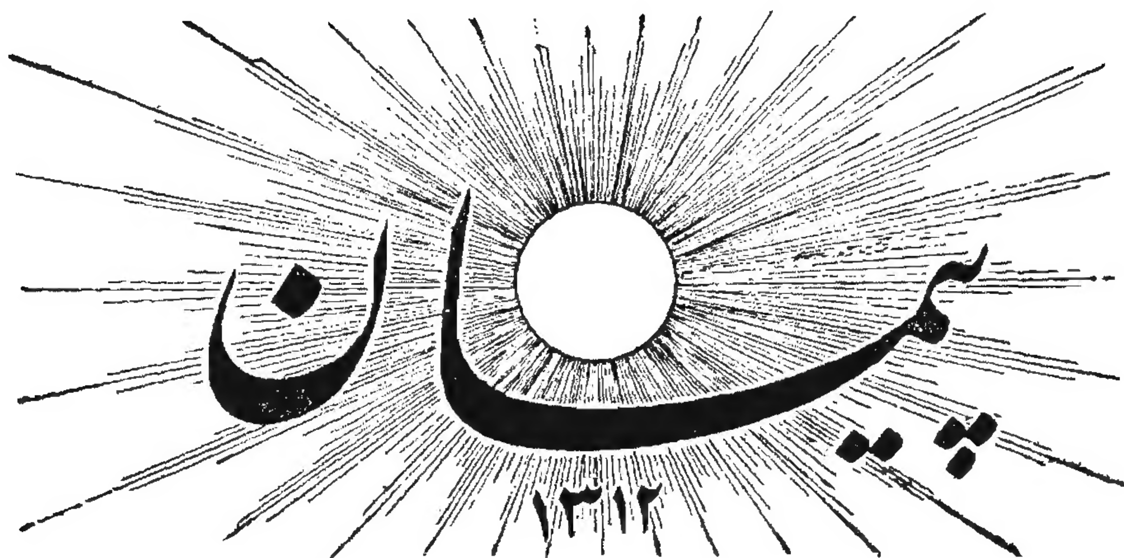

پیمان
پیمان سال چهارم
شماره هفتم



شماره هفتم — آذر ماه ۱۳۱۶ — سال چهارم



دارنده

کسروی تبریزی

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی
شماره تلفون ۶۰۲۶

چاپخانهٔ تابان، تهران

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

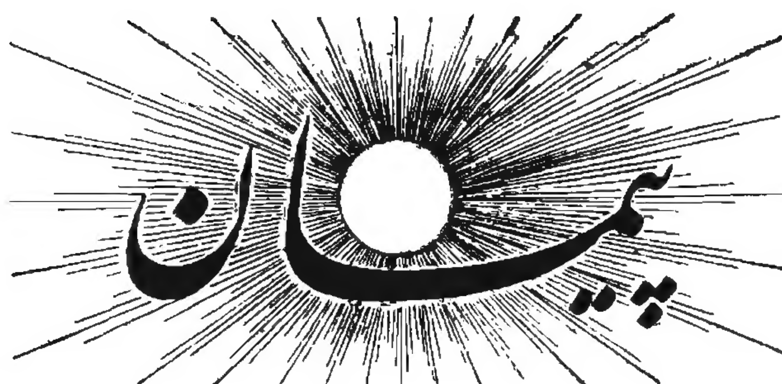
		صفحه
در پیرامون فالگیری وستاره شماری	آقای مدرسی	۳۸۶
پاسخ سقراط (شعر)	« ناظرزاده	۳۹۰
گفتار های پیمان	« کسروی	۳۹۱
من وپیمان	« ملك نژاد	۳۹٤
خوبهای پاك	« کسروی	٤۰۱
ترازوی خرد ودانش	« «	٤۰۹
خرد آزاد	« «	٤۱۷
پرسش ـ پاسخ	—	٤۲۵
در پیرامون زبان	—	٤۳۱
در پیرامون تاریخ	—	٤٤۱
تاریخ هجده ساله آذربایجان (کتاب)		

خواهش

از کسانیکه شمار های سال ۱۳۲۸ – ۱۳۲۹ روزنامهای تبریز و شفق را دارند خواهش میشود بما آگاهی دهند و اگر راضی باشند آن را در تبریز بکتابخانهٔ سروش بسپارند که برای دفتر پیمان بفرستند .

در تاریخ هجده‌ساله نیاز بداشتن این روزنامها پیدا کرده‌ایم و کسانیکه از فرستادن آنها باز نایستند کمکی بما کرده اند و ماپس از دیدن دوباره پس می فرستیم

دفتر پیمان



سال‌چهارم		آذر ماه ۱۳۱٦		شمار هفتم

در پیرامون فالگیری وستاره شماری

و مانند آن

- ۳ -

این رشته گفتار راکه دنبال می‌کردیم و چنین گفتیم این گونه گرفتاریها بچندین رشته‌است و هردسته عنوان‌دیگری داردکه از جمله دو رشته‌را زیر عنوانهای « پیشینگویی » و « جادوگری » باز نمودیم . رشته سوم چیزهایی‌را بفال نیك یا بفال بدگرفتن و از آنها پی به آینده بردن وشادمان یا اندوهناك گردیدنست‌که بیگمان پایه ای ازخرد ودانش ندارد و جز از ناتوانی روان برنخیزد و این زیر عنوان « مروا و مرغوا » می‌آید که نامهای فارسی فال بد و فال نیك می باشد چنیز رشته چهارم میانه روز ها وماهها و ساعتها جدایی‌انداختن وازبهرهرکاری یکزمانی برگزیدن است‌که ما برآن نام « زمان‌گزینی » میدهیم واین نیزبیکبار بیپایه است وجزاز پندار بنیادی ندارد وکسانیکه دراین‌باره

چیزهایی نوشته‌اند چه در تقویمها وچه درکتابهای اختیارات مردم را فریب داده اند و این خود دلیل نادرستی ایشانست .

مابایستی دردنباله گفتارخوداین دو رشته‌را نیز بنگاریم ولی چون آقای مدرسی گفتاری دراین دو زمینه نگاشته‌اند بهمان بسنده می کنیم ودرآینده رشته پنجم‌راکه داستان گفتگو با مردکانست درگفتار دیگر دنبال خواهیم‌کرد .

پیمان

مروا و مرغوا

مروا و مرغوا که بزبان تازی آن را تفال و تشام نام نهادند یکی‌از دردناك ترین کارهای نفس انسانی است که کم کم در آدمی ملکه شده ودر هر چیز از روی آن پیروی می کند .

دستهٔ از مردم روزی را نیك و روز دیگر را زشت پنداشته و در میدان زندگانی روی آن‌ها کار می‌کنند از وزش تندباد و رعدو برق و از عطسه مردم و خواندن کلاغ یا نالهٔ جغد فوراً در کارها درنگ کرده و رشته کارها را گسسته می نمایند .

این دسته مردم‌دارای ارادهٔ توانا نبوده ونمی توانند خوش‌بختی را درك کنند بلکه همیشه کامرانی‌ها و شادمانی‌های آنان پاره شده وتبدیل بنا گواری و سو گواری می‌گردد . آنانیکه سروکارشان با گفتار پیره زنان و مردان فرتوت و یاوه سرا می‌باشد گذشته از آنکه هرکاری را به پایان نمی رسانند آغاز و انجام کارها راهم در دست پریدن کلاغ و عطسه این‌و آن می دانند .

بسادیده می‌شود که این دسته از کوته خردان شکوه از دست

روزگار نمایند که روزگار کام آنان را زهرگین نموده است !!

راستی معرکه غریبی است. کوته خردانی پابند اوهام و خرافاتی هستند که گویا آن را اساس زندگانی پنداشته و سردی و گرمی روزگار را درساعات و روزهای مخصوصی میدانند. دستهٔ از مردم که بامدادان سر از بالین بر داشته و بسوی کار و زندگانی رهسپار می‌شوند در نخستین مرتبه دقت در گفتار مردم که بااو گفتگو می‌نمایند نموده و از روی آن مروا و یامرغوا زده و آن روز را بهمان روش به‌پایان می رسانند.

این بیچارگان همیشه در کارهای کوچك و بزرگ خود تفال و یا تشام زده و یاروز و ساعتی را زشت و یانیك پنداشته و زندگانی گرانبهای خودرا بااین گونه خیال های پوچ بسر می‌برند. این تیره بختان هیچ وقت فکر شان آسوده نبوده و نمی توانند از روی اراده و اعتماد به نفس کار کنند آینده آنان وابسته به هوا و هوس و احساسات این و آن بوده که از روی همان احساسات و گفتار ها مروا یا مرغوا زده کار می کنند هنگامی که اراده استوار شد تمام این خیال بافی‌ها و بافندگی ها را کنار گذارده و تا اندازهٔ که پیش آمد همراهی می کند آدمی میتواند بانیروی اراده و کوشش به آرزوی خود کامیاب گردد نه عطسه این و آن و نه‌رعد و برق آسمان و نه نالهٔ جغد او را به دغدغه انداخته و نه اورا ازکار باز می دارد.

آدم هوشیار نباید در این شهرستان هولناك پا نهاده و از روی خیال های پوچ و واهی عمر گرانبهای خود را آلوده سازد.

مروا و مرغوا دو آفت بزرگ اجتماعي هستند که سالیان درازی است بشر را بخود مشغول ساخته و هزاران مردم را به نکبت و تیره

اختری کشانیده است مردمان جنگجو و بااراده هرگز این راه‌تاریك رانه پیموده و دلیرانه در زندگانی قدم گذارده و زود تر از دیگران به آرزوی خود نایل می‌گردند .

هنگامیکه در پیدایش این آفت بزرگ دقیق شویم خواهیم دانست که گروهی از مردم باستانی مردمانی بت پرست بوده و خدایانی را ستایش می‌کردند و عقیده داشتند که خدایان هم مانند آدمیان دارای حس دوستی و کینه ورزی و حسادت می باشند.

گاهی خدایان از روی حسادت نمی خواهند که آدمی کاری‌را انجام دهد و زمانی از روی دوستی مایل هستند که آدمی کار را آغاز نموده‌تا بااو یاری کنند مردمان گذشته از روی این گونه خیال‌ها کوشش می کردند که پیش از آغاز بکار اراده و آرزوی خدایان را دانسته و از روی آن‌رفتار کنند . دستهٔ از مردم شیاد برای بدست آوردن کالای مردم بنام منجم و کهنه یك رشته از قواعدی‌را بنام اختیارات تدوین کرده و برای وزش بادهای تند و رعد و برق و عطسه های‌مردم و گرفتن آفتاب و ماه اثراتی گفتند و این گونه اوهام را اراده های خدایان شناسایی دادند پیروان هر کیش و آیین یك دستهٔ از این گونه خرافات را آمیخته با دین ساخته و ازروی آن رفتارمی‌نمایند . باآنکه دین همیشه بااین نادانیها دشمنی دارد و همواره به تقویت ارادهٔ دینداران می کوشد و در این باره دلایل بسیار در دست است باز دیده می‌شود کوته خردان دست از خیال‌ها و عقایدپوچ مردمان بت پرست برنداشته و روی آن ها کار می کنند .

هرگاه درزندگانی مردم جهان دقیق شویم خواهیم دانست که هرکدام مروا یا مرغوا و اختیارات مخصوصی داشته و دارند که از روی آن‌کار

کرده و رفتار می‌نمایند.

دستهٔ شبهای چهارشنبه به‌دیدار مریض نمیروند چه‌آنکه مبادا ناخوش بیچاره مروا زده و مرگ خود را نزدیك داند. دستهٔ شب‌شنبه‌ازآمیزش پرهیز مینمایند گروهی کاررا بجایی رسانیده‌که دراعداد نیز سعد و نحس قایل‌شده و از روی آن رفتار می‌کنند بیشتر این کردارها از روی مالیخولیاء وسوء ظن و سستی اراده تولید می‌گردد !!

همه می‌دانند که دراروپابه اندازهٔ عدد سیزده را نحس دانسته ومایه‌نکبت می‌دانند که در مهمانخانه ها اطاق شماره سیزده را دوازده دوم می خوانند و می نویسند.

مختصر کلام آنکه چه مروا و مرغوا و چه اختیارات هیچ کدام باعقل درست نمی‌آید و علوم نیز تاامروز همگی مخالف اینها بوده وهست در این باره حق باپیمانست که میخواهد اینها را از بیخ براندازد.

در بارهٔ اختیارات این سابقه‌هم در دست است که علمای اسلام کتاب هایی در این باره نوشته‌اند ولی اگر جستجو کنیم بیشتر مطالب ایشان همانست که پیش از زمان اسلام در ایران بوده و در کتابهای زردشتی هست و این بسیار عجیب است که بآنها رخت اسلامی پوشانیده اند.ازاینجا می‌توان پی‌برد که اندازه صحت این قبیل کتابها چیست.

ما هرگاه پیرو عقل باشیم همه روزها و ساعتها و سالها یکیست و از این‌جهت فرقی باهم ندارد هرکس که می کوشد و کاررا از راهش کند همیشه برای او سعد است.

در بارهٔ تفال و تطیر نیز همین اندازه بس که بگوییم جز درخیال خود اشخاص‌اثری درخارج ازآن نتواند بود. مرتضی‌مدرسی چهاردهی

پاسخ سقراط

چو محکوم گردید سقراط راد
بی اندوه بر مرگ دل بر نهاد

بزندان شب مرگ آسوده بود
بآرامش خاطر افزوده بود

بر او گشته روشندلان جمله جمع
چو پروانگان گرد بر گرد شمع

نظر ها بحسرت بر او دوخته
چو پروانه دلها بر او سوخته

بگاهیکه از چهر نیلی سپهر
ستاره همی شست انوار مهر

بخندید در خواب خوش اوستاد
از آن خنده شد صبر یاران بباد

هم از اختر اشك دامانشان
چو گردون بشب گشت گوهرنشان

ز زندان بر آمد بناگه خروش
مگر آن خروش آمد او را بگوش

که ازهم دو چشم جهان بین گشود
بدیدار یاران تبسم نمود

بگفت ای گرانمایه یاران من
چرا گشته اید اشکباران من

بگفتند کای راحت جان ما
چو دانی و پرسی نباشد روا

نبینی سر انجام آمد چه پیش
نباشیم چون مستمند و پریش؟...

مگو اشك کز دیده خون میرود
که جان از تن ما برون میرود

چو گفتار ایشان سراسر شنفت
بپاسخ نگر مرد دانا چه گفت:

که در مرگ من این عزا کی رواست
کز این مرگ خود زندگانی مراست!

نه فانی ز مردن شوند اهل دل
که خورشید پنهان نگردد بگل

کسیرا ز مرگ است باری زیان
که چون مرد از وی نماند نشان

دل و جان ز دانش چو آکنده ام
جهان تا جهانست من زنده ام

بر آن زنده حق است بگریستن
که مرگش نباشد به از زیستن

طهران ـ آبان ۱۳۱۶ ـ ناظر زاده کرمانی

گفتار های پیمان

کسیکه براهنمایی توده برخاسته و سخنانی از بهره‌مردم دارد باید بکوشد و آنها را بدانسان که گفته بمردم‌رساند و از دستبرد این و آن‌نگهداری کنند . یك سخن بااندك دستبرد دیگرگون گردد و از راهش بیرون رود

ما این را همیشه در اندیشه داشته ایم و بارها در این زمینه یاد آوری کرده‌ایم. بااینهمه می‌بینیم کسانی گفتار های مارا گرفته در انجمنهاو بالای منبر ها بنام خود باز می گویند و آن را از راهش بیرون می‌برند . بزرگا گستاخیا که کسانی همه چیز را بازیچه هوس گیرند !

برخی نیز آن را نیکی بجای پیمان می انگارند وکار خود را برخ ماکشیده منت می‌گزارند و از اینجا پیداست که زشتی کار خویش را در نمی یابند و از همین جهت است که مـا باین نگارش برمیخیزیم و چنین میخواهیم آن را شکافته درون زشتش را بیرون بیاوریم :

می پرسیم این کار را از بهرچه می کنید ؟ .. اگر راستی رانیکخواه مردم هستید و نگارشهای مارا سودمند دانسته از این راه است که بایشان باز می‌گویید در اینحال از بهر چیست نام گوینده‌سخن را نمی‌برید؟!.. از بهر چیست مردم را باپیمان آشنا نمی گردانید تاآن را بخوانند ؟!.. از بهر چیست بی هرسخن برزبان می‌رانید : « من اینها را باهوش خود در یـافته ام اگر در جای دیگری هم نوشته است من نخوانده ام » ؟!.. از چیست بدروغ زبان می آلایید ؟!..

و اگر در پی خود نمایی و پیشوایی فروشی هستید بزرگا نادانیا

که کسانی راهنمایی و پند آموزی بتوده را مایه این هوسهای پست گیرند!
هرگاه دستاویز شما اینست که پیمان راست می‌گوید ولی پاره‌لغزشهایی دارد و بگمان خود لغزشهای مارا جبران می‌کنید فراموش نسازید که ما پاسخ این‌را داده‌ایم. شمارا اگر آن توانایی‌ست که اینهارا دریابید چراتا کنون در نمی‌یافتید؟!. هزار سال بود فلسفه یونان آتش بربنیاد هوشها وخردها می‌زد چرا بجلوگیری نمی‌پرداختید؟!. نمیگوییم: چیزی درآن باره نوشته نشده. می‌گوییم کدام یکی اثر نوشته‌های مارا داشته؟!

آنچه ما درباره جان و روان نوشتیم تا کنون درکجا آن را نوشته بودند؟!. آن کسیکه این گفتار رامي سراید ومی گوید از هوش خود دریافته‌ام چرا پیش از این درنمی‌یافته‌است؟!..

ما درجای دیگری نوشتیم که کسی که میخواهد راهی‌را بمردم نماید وپندی بیاموزد باید نخست ببیند آیا مي‌تواند از عهده آن‌کار برآید؟.. اگر نمیتواند بیهوده مایه گمراهی‌مردم نباشد. دوم‌ببیندآیا کسی‌پیش ازو بآن کاربرخاسته یانه؟.. اگر برخاسته پاکدلانه بپشتیبانی ویاری او کوشدکه هم نتیجه بهتری بدست آید و هم رنج کمتر شود. اینست شرط راهنمایی به توده.

کنون ببینم این کسان‌را: آیا در زمانی که دانشهای طبیعی پیشرفت بی‌اندازه نموده و در جهان صدها آگاهی های نوین پیدا شده و همه دلها تکان خورده درچنین هنگامی یکتن که سرمایه آن بیش از یکرشته پندار های بیپای این کیش و آن کیش و بافندگی‌های این فیلسوف وآن‌فیلسوف نمی باشد چگونه‌می‌تواند بمردم دین آموزد؟!.. و آنگاه اگر پای‌راستی درمیانست با این کوششهای پیمان چه جای آنست که کسی راه جداگانه

دیگری پیش گیرد ؟! . بویژه کسی که همه گفته های پیمان را میسراید و جز آن سرمایه‌ای ندارد ؟! .

دریغا! ما درکجاییم و اینان درکجایند.

ما همه برآن می کوشیم که پندار هـای پراکنده ازمیان برخیزد و اندیشه ها بهم نزدیك گردد . اینان گفته‌های خود مارا مایه‌رواج‌پراکنده اندیشی می سازند.

ما سخت آرزومندیم که ریشه سخن فروشی ازجهان برافتد وکسی پندآموزی وراهنمایی‌را پیشه‌خود نگیرد. اینان نگارشهای مارا راه‌دیگری برای سخن فروشی می‌گیرند.

ما تلاشها بکار می‌بریم که مردمان را براستی پرستی برانگیزیم و بنیاد خودخواهی‌وخودنمایی‌را براندازیم‌اینان باخود ما‌ازدرخودخواهی وخود نمایی درمی‌آیند .

ماجز در پی خوشنودی خدا نیستیم و سخنی که می‌گوییم هرگونه گزند و زیـان را از رهگذر آن برخویشتن هموار می‌گردانیم و پروای آزردگی این و آن نمیکنیم اینان که جز در پی پول اندوزی نیستند و روزانه باید بچندین بتی نماز برند گفته های مارا نیز ازراهش برده دستاویز پیشهٔ خود میگیرند.

کنون باین اندازه بسنده می‌کنیم و امیدواریم از این پس نیازی بچنین گفتگو نخواهیم داشت.

احمدکسروی .

من و پیمان

یا

اندیشه های من

-۱-

من ازکسانی هستم که پیمان‌را از شمارهٔ اول آن خوانده ام وکمتر گفتاریست‌که چندین دفعه از نظر نگذرانده‌ام دراینمدت آزموده‌ام مطلبی راکه در یك گفتاری از پیمان می‌خوانم و بنظرم اندکی عجیب می‌آید و در دل خود تردیدی دربارهٔ آن پیدا می کنم دیری نمیگذردکه در زندگانی روزانه خود و دربر خورد هائی‌که بامردم وعادات و رفتار مردم پیش‌می آید صحت گفته های پیمان‌را مشهود می یابم‌که توگویی شاهد از غیب می رسد از اینجا قانع شده ام این نگارشها از روی احاطهٔ خاصي بعمل می آیــد .

باز آزموده‌ام گاهی‌که در خواندن یك مقاله اشکالی بنظرم می‌آید و خاطرم‌را مشغول میدارد می‌بینم خود نویسنده‌درطي همان مقاله یا سپس درجای دیگری آن اشکال را پیش بینی کرده و بپاسخ مبادرت نموده‌است و این دلیل دیگر بر احاطه تمام نویسندهٔ گفتار های پیمان میباشد .

بااینحال از چندی پیش یك رشته اشکالهائی درقلب من پیدا شده که چون هریکي دارای اهمیت دیگریست بیجا نمیدانم بذکر آنها پردازم و البته مقصودم خود نمایی یا انتقاد نیست بلکه بیش از همه این قصد را دارم‌که ازنویسنده پیمان درآن باره نگارشهایی‌تراوش نمایدومطالب واضح

گردد و بهترین دلیل این مطلب آنکه من با معاشرتهای نزدیکی که با دارندهٔ پیمان دارم می‌توانستم این زمینه را با گفتگوی زبانی طی کنم.

چیزیکه هست در آنصورت تنها خود من بهره از گفتگو می بردم و نتیجهٔ مطلوب بدست نمی آمد این است با موافقت خود دارنده مهنامه قرار را بنوشتن گزاردم لیکن برای آنکه دانسته شود این تصدی من به یادآوری پارهٔ مطالب از روی بصیرت و تعمق است بهتر میدانم در مقدمه شرحی از مطالعات خود را دربارهٔ مسائل پیمان برشتهٔ نگارش بیاورم و این کار دوفایده دیگریرا دربردارد یکی آنکه یادآوریهای من مبتنی بجهاتی است که درضمن این مقدمه معلوم خواهد شد دومی آنکه پیمان خوانندگان خودرا مکلف میداند که گواهی پاکدلانه درباره نگارشهای آن دریغ نگویند و انصاف را هرخواننده چنین تکلیفی را درگردن دارد اینست من دراین ضمن آن دین خودرا نیز ادا خواهم کرد.

اول نکتهٔ که در نظر من جلوه گرشده و میخواهم دراینجا بنگارم اینست که پیمان را درخارج با موضوعهایی مخالف می شناسند درحالیکه اگر نظر بواقع داشته باشیم خود پیمان نمونهٔ کامل این موضوعهاست مطلب خود راشرح دهیم : اشخاصی پیمان‌را مخالف ادبیات شهرت میدهندوحقیقت اینست که پیمان ادبیات را بمعنی صحیح خود می‌گیرد و خود آن نمونهٔ کاملی ازهمان ادبیات میباشد و بهتر است دراین باره عبارت های خودمهنامه را بیاورم.

« ما چون اندیشه ای در دل خود پیدا میکنیم آن را بقالب سخن می ریزیم و این سخن گاهی ساده است وگاهی آرایشهایی برآن میافزاییم آن‌سخن که با آرایش باشد ادبیات مینامیم و ادبیات چیز جداگانهٔ نیست بلکه چگونگی

سخن است که تا سخن نباشد نیازی بآن چگونگی نخواهیم داشت سخن نیز قالب معناست که تا معنایی درمیان نباشد زبان بآن باز نخواهیم کرد معنی نیز فرع پیش آمد است که تاکاری درمیان نباشد و اندیشه ای در دل نیاید معنی پیدا نخواهد بود »(۱).

می بینید پیمان مخالف اساس ادبیات نیست لیکن آن‌را امر مستقلی نمی شناسد و در این بارهٔ اگرچه هزاران اشخاص مخالف پیمان هستند زیرا از قرنها ادبیات و سخنوری موضوع مستقلی بشمار رفته و هرکسی که آنرا دارا بوده هنرمند شمرده می شده و در آن باب صدها کتاب تألیف یافته لیکن پیمان نیز برای خود پشتیبان قوی دارد و دلیلی که او از بهر مطلب خود ذکر میکند قابل رد نیست ما نیز می بینیم ادبیات و سخنوری بمعنی عادی باحکم عقل منافات دارد.

شما وقتی که می‌شنوید یك شاعری (سحابی استرابادی) هفتادهزار رباعی سروده باید بفکر این بیفتید آیا چه چیز او را بچنین مشغله نامعقول واداشته است : زیرا اگر حساب کنید اینمرد روزانه چهار یاپنج رباعی می ساخته و پیداست که بهیچ شغل دیگری نمی پرداخته یکمردی که باندازهٔ عادی از خرد بهره دارد این را نمی کند که بیکار و معطل در کنجی نشیند و تنها مشغلهٔ او رباعی ساختن باشد اگر خود آن شاعر ناصوابی این کار را درك نمیکرد لااقل معاشران و نزدیکانش او را منع می کردند پس اینکه نه خود او خطایش‌را درك کرده و نه دیگران ممانعت نموده‌اند همانا نتیجهٔ فکر ناصوابی است که از قرنها در بارهٔ معنی ادبیات رواج داشت و آنرا بحال استقلال شغلی و هنری تصور میکردند.

---

(۱) شمارهٔ نهم سال سوم پیمان .

این یکی از هزاران مضرات آن فکر خطا میباشد و اگر شمرده بشود امثال سحابی استرابادی فراوان بوده اند .

سخن من در این بود که پیمان باادبیات درست مخالفت ندارد و خودنگارشهای آن بهترین نمونه برای این قسم ادبیات است . برای اینکه این موضوع را روشن گردانم باید بشرح دیگری مبادرت کنم :

یکی از طرق آراستن سخن آن را بامثالهایی روشن گردانیدن و یا یك مطلبی را بچندین عبارت ذکر نمودن است این معناییست که در کتابها نوشته اند پیمان همیشه این طریق را بکار می‌برد و خوانندگان همگی تصدیق دارند که مثلهائی که پیمان برای مطالب خویش می‌آورد در باب خود بیمانند است همچنین در باب اینکه یك مطلب را بچندین عبارت بیان کند بی‌نظیر است و چون در این باره بشرح بیشتر نیاز نیست سخن را بموضوع دیگر می‌کشانم :

همان اشخاص پیمان را مخالف فلسفه نیز می‌شناسند . در این‌باب نیز واقع اینست که پیمان باحقیقت فلسفه مخالفت ندارد و بارها آنرا ذکر نموده در اینجا نیز عبارتهای خود مهنامه را می‌آورم :

« یونانیان کسی را فیلسوف می نامیدند که جهانرا باچشم بیناتری بیند و در هرچیزی درپی‌راستین آن باشد ازجمله سقراط از اینگونه فیلسوفان‌بوده مارا نیز نکوهشی براینگونه فلسفه یا فیسوف نیست و همواره آرزومندیم از این دانایان در جهان فراوان باشند »

با این صراحت عبارت پیمان را مخالف فلسفه شمردن کمال بی‌انصافیست اینکه پیمان نکوهش هایی میکند از خیال بافیهاییست که بنام فلسفه کرده میشود در این باره نیز انصاف را حق با مهنامهٔ ماست یکی‌از

کسانیکه خود را استاد فلسفه می‌شناسند از انتقاد هایی که پیمان بر فلسفهٔ یونان کرده عصبانی بوده و چون بامن صحبت کرد گفتم بهتر است جواب بنویسید اول میگفت اگر بنویسیم چاپ نمیکنند بعدکه من تعهد کردم نوشتهٔ او در پیمان چاپ شود و او بصدد اقدام آمد یکهفته جدیت می کرد ولی بالاخره بعجز خود اقرار نمود (۱)

این نکته را در اینجا بپایان رسانیده بزمینهٔ مهمتری می پردازم : پیمان در این چند سال بچندین موضوع بسیار مهمی پرداخته بعضی از اینها چندان بزرگست که من قادر نیستم درجهٔ اهمیت آن را در اینجا توضیح دهم همین مقدار می گویم این سنخ فکرها درجهان امروزی‌سابقه ندارد گذشته از خود فکر طرز بیان و اجرای آن بیمانند است در اینجا است که باید اذعان بمقام این مهنامه نماییم و من این مبحث را از آنجهت دنبال می کنم که بدانم عقیدهٔ دیگران چیست .

مثلا دین یکی از چیزهائیست که پیمان بآن اهمیت داده است من باین سخن وارد نمیشوم که دین در دنیاچه حالی دارد وچه اختلالی از وضع کنونی آن در زندگانی بشر تولید می‌گردد . این راهم خود پیمان بهتر از من توضیح داده پیمان دین را برای بشر ضروری میشمارد ولی میگوید : « دین باید خرد پذیر باشد و بادانش سازگار بیاید » این سخن‌را تاکنون کسی نگفته است از قرنها که تفرقه در میان دین و عقل و علم‌افتاده دستهٔ انبوهی (رجال دین) بلجاجت و تعصب عقل و علم را بحساب‌نگرفته

---

(۱) این نکته‌را هم ما خودمان میافزاییم‌که دراینهنگام‌که زبان پیراسته میشود و باید شیوه نویشی پیش گرفته شود نگارشهای پیمان بهترین نمونه آن میباشد . (پیمان)

و هیچگاه در صدد آن نبودند که اعتنائی بایراد ها و اعتراضها بکنند و هیچگاه فکر نتیجهٔ آخری را نمیکردند یکدسته انبوه دیگری (رجال علم) بیکبار دین را رها کرده و چنین تصور می کردند که دین جز نتیجهٔ جهالت بشر نیست و بگفتهٔ آقای امامی (شمارهٔ ۳ سال سوم) دین را باعلم دو دشمن محارب دانسته و مبارزه را با مغلوبیت آخرین دین خاتمه یافته تصور می نمودندیکدسته سومی که از یکطرف بادین بیعلاقه نیستند و از طرف دیگر غلبهٔ علم را مشهود می دیدند در میانه مذبذب مانده چنین می گفتند دین در جای خود و علم در جای خود و تناقض این جمله را نمی‌فهمیدند.

درمیان این ضلالت وحیرت پیمان بآواز رسا می گوید: دین باید باخرد و دانش سازگار باشد . بعبارت دیگر دین را برای بشر ضروری دانسته لیکن جز دین راستین نمی‌خواهد . این را می گوید وبلافاصله باجرا مبادرت می کند .

قدم اول دین اثبات صانع است . پیش از آنکه پیمان در این باره وارد شود این کار بی اندازه مشکل بنظر می آمد . امروز با این انتشار علوم طبیعی وبارواج ما دیگری وبا تزلزل خاطرها تمام‌اساسها بهم خورده و یك کسی از کدام طریق می تواند اثبات صانع نماید؟روزیکه پیمان باین گفتگو شروع میکرد اغلب هواداران آن نا امید بودند هستند کسانی که منصفانه اقرار دارندکه در آن روز دربارهٔ پیمان بدگمان بودند و چون خودشان اعتقاد جازم بصانع نداشتند تصور میکردند پیمان از عهدهٔ اثبات آن بیرون نمی‌آید. امروز نیز منصفانه اقرار دارند که دلایل پیمان ایشان را قانع ساخته وبوجود آفریدگار معتقد گردیده اند.

در اینموضوع حکایتهایی است که باید یکی از آن را نقل نمائیم :

شبی در اجتماعهای پیمان یکی ازحاضرین چنین‌عنوان کرد : پیمان خوب می‌کنند دین را تعقیب می نماید عوام باید دین داشته باشد . درآن زمان این یك عقیده عمومی بودکه‌دین یك‌چیزیست برای مصلحت عوام درست شده و حقیقتی برای آن قایل نبودند . و حالا اینها اشخاصی بودند که به انبیاء حسن ظن داشتند و آنها را مصلح می‌شناختند و در عالم خود چند قدم جلوتر از دیگران بودند . وگرنه دیگران عقیده هایی تند دیگری در دل می پروردند .

این شخص نیز تصور می کرد پیمان از آن راه دین را عنوان می نماید و درعالم خود می‌خواست نظر پیمان‌را تحسین نماید .

در اینجا برای‌آنکه مطلب را واضحتر کنم باید مقدمه ای‌بنگارم : ما اگر فکر می‌کردیم اثبات صانع نماییم آیا چه طریقی بنظرما می رسید؟ طریقه تعبدی‌متشرعین؟ طریقهٔ متکلمین؟ طریق صوفیه؟ آیا کدام یکی‌از اینها را اختیار میکردیم ؟ آیا کدام یکی از اینها باحال امروزی دنیا می توانست از عهده مقصود برآید ؟ بدیهی است که آبرومند تر از تمام آنها طریقه فلاسفه بود. تنها این طریقه بودکه علمی شمرده میشد ومورداستفاده عموم بود در اینجا نیز حکایتی درمیانست که باید باز گویم: جوانی که‌سالها فلسفه خوانده و خودرا عالم کاملی تصور میکرد شبی در جلسات پیمان چنین صحبت کرد : شما که‌فلسفه را تخطئه‌می کنید اگر باملحدی طرف مجادله شوید ازچه راه اثبات صانع می کنید؟ دارندهٔ پیمان پاسخ‌داد زمانی که ماخواستیم اثبات صانع کنیم می‌دانیم ازچه راه پیش آئیم .

این نمونه از اعتماد مردم بفلسفه است ولی نویسندهٔ پیمان در گفتگو

هائی که می‌شد همیشه دو ایرادی بطریق فلسفه داشت: یکی آنکه زبانش نامفهوم است و یك کسی تاسالها فلسفه را تحصیل نکند آنرا نخواهد فهمید دیگری آنکه اغلب فیلسوفان خودشان بیدین بوده اند و این دلیل است که آن طریق بن بست است (گذشته از ایرادهائی که باساس فلسفه داشت و بعداً نوشت) و باید اعتراف کرد که در این باره حق بسوی ایشان بوده و این از عجایب است که همان جوان که می‌گفت «شما که فلسفه را تخطئه می‌کنید اگر باملحدی طرف مجادله شوید ازچه راه اثبات صانع میکنید؟» چندی بعدازآن بازدرجلسات پیمان خود او بیدینی اظهار می‌کرد واین‌زمان در بارهٔ صانع مجادله می‌نمود.

این بسیار عجیب است که کسیکه فلسفه نخوانده عیب آن را درك کند و اساسی را که هزار سال استحکام داشته بایکرشته سخنان ساده بر اندازد. امروزهر کسی ازخوانندگان پیمان‌بفلسفه بیشتر از فلسفه خواندگان بصیرت دارد.

باری بااین تخطئه که پیمان از فلسفه (فلسفهٔ معروف در شرق) می نمود اشکال در آنجا بود که خود او کدام راه دیگر را برای اثبات خدا پیش گیرد و هیچکس را بنظر نمیرسید راه دیگری در میان باشد ولی پیمان آن را نشان داد. آری پیمان تمام آن طریقها را کنار گذارده طریق جدیدی را پیش گرفت و آن زبان طبیعت باشد.

پیمان می‌گوید یکی از طرق ادراك «اندیشه» است که آدمی ازدیدن یك چیزی بچیز دیگری پی میبرد و این طریقی است که در علوم امروزه بآن اعتماد می‌شود میگوید نیوتن قوهٔ جاذبه را از این طریق کشف نمود

علمای هیئت وجود نپتون را از این راه کشف کردند از همان طریق ما از مشاهدهٔ این عالم و نظمی که در آن برقرار است پی بوجود آفریدگار میبریم. از روز اول طریق همین بوده ادیان نیز این راه را پیموده. ولی انصاف را کسی این نکته را در خاطر نداشت و اگر کسانی بآن توجه می نمودند حقیقتش را درك نمی کردند. اغلب فلاسفه دراین ادعا بوده اند که طریقهٔ ادیان استدلالی نیست و از اینجا آنرا خاص عوام می شناختند اینکه آن زبان فطرت و طبیعت بوده و محکمترین تمام طرق شمرده می‌شود این نکته را کسی درك نمیکرد.

نمیدانم توانستم از عهده مقصود برایم یا نه. پیمان در اینکه در راه اثبات صانع زبان طبیعت را اختیار کرد والحق این موفقیت بزرگی بشمار است این کار را نیز انجام داد که داد دین را از فلسفه باز ستاند. بعبارت اخری دین را بمقام شایسته خود رسانیده لطمه ای را که فلاسفه و صوفیه زده بودند جبران کرد. ما این آگاهی را نیز از راه پیمان و دارنده آن داریم که فلاسفه وصوفیه همیشه دین را موهون داشته وآن را بساطی از برای عوام می‌شمرده‌اند و اگر مماشاتی می‌کرده‌اند از روی اضطرار واز ترس جمهور بوده است. چنانکه در غالب موارد که بینونتی میان دین و فلسفه بوده فلسفه را برآن مقدم داشته اند و این ظلم و بی انصافی بود تا پیمان پرده از روی حق و حقیقت برداشت.

تهران محمد ملك نژاد



خویهای پاک

— ۱ —

۱ ـ راستی پرستی

در این گفتارها «راستی» بمعنی
حقیقت و « داد » بمعنی حق است.
پیمان

گفتیم خویهای ستوده از آن روان و خوی های نکوهیده از آن تن میباشد. یك آدمی هرچه روانش نیرومندتر خویهایش ستوده تراست.

یکی از آنها که روان آدمی راست « براستی گرویدن و آنرا گرامی داشتن و بهواداریش برخاستن » است. مردی که روانش پاك وخردش درست است جویای راستی باشد وچون آن را دریافت بخرسندی پذیرد و بیاریش بر خیزد و از زیان نترسد.

این یکی از گرانمایه ترین ستودگیهاست. چنین کاری از

یك مردی از یکسو نشانه بخردیست که راستی را شناخته و از سوی دیگر نمونه پاکدرونیست که زبون دیو خود خواهی و خود نمایی نگردیده وراستی را که شناخته پذیرفته .

یك آدمی هرچه روانش نیرومندتر این خوی درو فزونتر خواهد بود .

اگر خیمهای آدمی را از دیده سود و زیان جهان بسنجیم این خیم پرارجترین آنها خواهدبود . زیرا درجهان هرپیشرفتی نتیجه این خوی ستوده بوده .

این خوی از آن امام علی‌بن ابیطالب و پسر قحافه و زاده خطابست از آن اریستیدیس است.



پس از آنکه گفتار هایی در این زمینه نوشتیم اینك بشمردن خویهای پاك پرداختیم . ستوده ترین و پاکترین خوی آدمی راستی‌پرستی اوست واینست ما آن را نخست می‌شماریم .

در برابر این چون روان بیمار باشد خودخواهی و خود نمایی و سود جویی و رشك وکینه توزی واین‌گونه زشتخوییهاکه از آن تن می‌باشد چیره گردد و از سستی خردراستیها ارج خود را از دست دهد ونتیجه آن شودکه مردم راستیها را بآسانی درنیابند و چون دریافتند کمتر پروایش کنند و اگر یك راستی از راه دیگری پیش رفت از آن بسود جویی‌ها

برخیزند .

این گرفتاری در توده های پیشرفته فراوان باشد . مردان دژآگاه بیابانی تنها دردشان نادانی باشد و اینست بآسانی چاره پذیرد. ولی مردان پیشرفته شهری چندین درد را از خودخواهی و خودنمایی ورشك وکینه توزی ومانند این بهم درآمیزند و اینست روانها سخت ناتوان گردد ودرگام نخست خوی ستوده راستی پرستی پایمال گردد .



گفتیم درجهان هرپیشرفتی نتیجه راستی پرستی بوده . اگرتاریخ را بنگرید همواره چنین بوده که یکی براهنماییهایی برخاسته ودیگران که او را راست دانسته اند بیاریش برخاسته اند و پاکدلانه پشتیبانی نموده‌اند و بدینسان راهی باز شده وجهان بهره‌مند گردیده.

آیا پیشرفت تاریخی یونان و روم باستان ازچه راه بوده ؟نه اینکه در هرکدام دانایانی برخاستند و راههایی نمودند و دیگران راست پرستانه از ایشان پیروی نمودند ؟!. آیـ شورش فرانسه که جهان اینهمه بهره از آن برده جز از این بود که مردان بخردی سخنانی سرودند و دیگران آنرا براست داشتندو پی روان گردانیدنش افتادند و در راه آن جان ودارایی دریغ نگفتند؟ ..

در جنبش های دینی نیز همین بوده . زردشت پیغمبر باستان ایران چون برخاست و مردمانرا بدین مزدیسنی خواند مردان پاکدل همه باو گرویدند و بیاریش برخاستند وبادیویسنان بجنگ وخونریزی پرداختند . پاکمرد عرب چون برخاست امام علی بن ابیطالب و زادهٔ قحافه و پسرخطاب و دیگران از مردم مکه و مدینه راست پرستانه باو گرویدند و گفته‌هایش

را براست داشتند و بیاریش پرداخته از گزند بوجهل و بوسفیان و بولهب نگهداریش کردند و بدینسان نامهای خود را در جهان یادگار گزاردند .



امروز بدترین گرفتاری شرق اینست که روانها بیمار گردیده ودسته های انبوهی این ستوده خویی را از دست هشته اند . در همه جا چنین است که پیشرفتگان و برجستگان هرکدام سخنانی را از کتابها و روزنامه ها و زبانها فرا گرفته و چیز هایی از اندیشه خود برآنها افزوده و کهنه و نوبهم در آمیخته و آن را سرمایه خودنمایی گرفته و همین پابندش شده که بهیچ راستی نگراید و همواره درپی خود فروشی باشد و باهر راستی نبرد کند و در هر زمینه ای بگفتار پردازد همیشه زبانش گویا و گوشش ناشنوا باشد .

گفتم این بدترین گرفتاریست . زیرا این اندیشه‌ها که بهیچ جایی نرسد سنگ راه رستکاری است . اینان که کمترین سودی را بتوده خود نتوانند رسانید و کوچکترین گرهی را ازکار جهان نتوانند گشود و چون چهارتن در انجمنی گردآیند در زمان بپیکار برخیزند و برسرو روی هم دیگر کوبند وهرگاه‌چهار روز بگفتگو نشیننددریکزمینه همزبان‌وهمداستان نگردند و کالاشان سراسر نادانی و خودنمایی و پراکنده اندیشی است از پیشرفت هر جنبش سودمند نیز جلوگیری کنند . خودشان که براستی نگرایند سنگ راه دیگران نیز شوند . و چون ایشان دستهٔ انبوهی هستند وما بارها یادشان خواهیم کرد اینست نام « بیماردلان » بایشان می دهیم .

دو باره می‌گوییم : این بیماری پیشرفتگان راست . توده های انبوه آن را ندارند . در این باره در تاریخ مشروطه ایران گواهیهای بسیار روشن هست . در ایران چون گفتگوی مشروطه آغاز شد از توده انبوه هر کو شنیدو معنی آن را دانست بیاریش برخاست ولی از پیشرفتگان کسانی که سود خود را در آن دیدند گراییدند و دیگران باز ایستادند بلکه دشمنی‌ها کردند و کمتر کسی از این دسته پاکدلانه مشروطه را پذیرفت و در راه آن کوشش کرد . فراوان بودند کسانیکه بارها بمشروطه روآوردند و سپس چون سود خود را در سوی دیگر دیدند از آن باز گشتند. ماداستان اینان را یکایك نوشته ایم .

بهترین نمونه در این باره داستان مجاهدان و دشمنان ایشانست . در سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶ قمری) چون محمد علیمیرزا مجلس بتوپ بست وبنیاد مشروطه را بر انداخت و همگی آنانکه از برجستگان هوا داری از مشروطه می نمودند بکنار رفتند کسانی باروپا گریختند و کسانی پنهان شدند و پاره ای بسفارتخانه ها و قونسولخانه ها پناه بردند دراین میان مردی از میان تودهٔ انبوه بهمدستی چند تن دیگر غیرت کرده در یك گوشهٔ تبریز جانبازانه ایستادگی کرد و بیرق قهرمانی برافراشت . این کار او را هر کو از توده انبوه شنید پاکدلانه بیاری شتافت وزیر بیرق او جا گرفت و چون روانها درست بود کسی این نکرد که خود نمایی آغازد و راه جدایی گیرد. همگی برادروار دست بهم دادند و بکوشش پرداختند و دربرابر دشمنان درونی و بیرونی یك تیپ ایستادند. گمنام و نامدار و توانگر و کمچیز همگي دست یکی کردند. از شهر های دور قفقاز دسته ها بیاری شتافتند . سپس در گیلان و شهر های دیگر از همان توده انبوه

شورشها پدید آمد . کوتاه سخن آنکه بهترین نمونه راستی پرستی و پاکدلی را نشان دادند و یك کار بسیار بزرگی را از پیش بردند . زیرا از یکسو مشروطه را دوباره بایران باز گردانیدند و ازیکسو سیزده ماه دربرابر سیاست فشار آمیز همسایگان ایستادگی کرده چون همگی یك تیپ بودند چیزی نباختند . اگرچه در این کارها کسانی از پیشرفتگان نیز دست داشتند ولي بیشتر کار را برخاستگان از توده انبوه انجام دادند و بنیاد را ایشان نهادند .

سپس محمد علی میرزا برافتاد و بار دیگر وزیران و دانشمندان و ادبا و فضلاء بمیان افتادند . یکدسته از اروپا باز گشتند . یکدسته از باغشاه درآمده بایشان پیوستند . ایشان از بیماری روانها که گرفتار درد خودنمایی و رشك و کینه بودند همینکه دست بکار زدند چون هر یکی جز پیشرفت کار خود را نمیخواست و باهم از در فریبکاری بودند نخستین بدکرداریشان آن شد که نتوانستند دربرابر سیاست فشار آمیز همسایگان یك تیپ بایستند و هریکی به تنهایی در نهان راه بسفارتخانه ها پیدا کرد و این بود همگی افزار دست ایشان شدند و در اندك زمانی کشاکش و دسته بندی پدیدآوردند و کشورآرامی را بشورانیدند وازشومی ناپاکدرونی و کینه ورزی و ناشایستگی ایشان چندین هزار مردان جانباز دلیر که جنبش سیزده ماهه آماده گردانیده بود و در آنهنگام بهترین نیرویی برای کشور بشمار می رفت همگی نابود شده وازمیان رفت وشد آنچه درتاریخ نگاشته ایم .

آن نتیجه راستی پرستی وداد پژوهی توده انبوه و این میوه خود فروشي مردان بیماردل پیشرفته .

ترازوی خرد و دانش

گفتارهایی را که مادر پیمان می‌نگاریم و زمینه هایی که دنبال می‌کنیم اگر ازهم جدا می‌نماید همگی بهم پیوسته است و همگی از بهر یك مقصود می‌باشد . ماکاریکه باید انجام دهیم در سه زمینه است : دین و آیین زندگانی و نیکخویی و همهٔ گفته های ما از این سه زمینه بیرون نیست . چیزیکه هست در سخنرانی سامان «نظم» نگه نداشته ایم و این نکرده ایم که از هریکی از آنها یکباره سخن برانیم وخود این‌کار را نمی توانستیم بکنیم . زیراماکنون در بیکاریم (مجادله) و پیداست در بیکار کسی نمی تواند در بند سامان باشد ماناگزیر بوده ایم هر سخنی که می رانیم چندین بار آن را تکرار کنیم تادر دلها جای گیرد وهربار یك گوشه آن را گرفته روشن گردانیم و بهر پرسشی که می‌شود پاسخ دهیم و چون یکی خرده می‌گیرد بااو برآییم . چیزیکه هست ما هیچگاه رشته‌را از دست نیدهیم واز زمینه بکنار نمیرویم وازآنجا که پاره خوانندگان برپیوستگی گفتارها پی نمیبرند و گاهی پاره خرده گیریها می کنند این گفتار را در پاسخ ایشان می‌نگاریم و برآنیم که پیوستگی یکرشته ازگفتار ها را باهم باز نماییم :

گفتیم یکی از زمینه هایی که دنبال می کنیم دین است . مادر این باره چنین می‌گوییم : « دین باید باخرد و دانش سازگار باشد » ولی آیا از این یك جمله نتیجه بدست می آید ؟ . . آیا آنچه میخواهیم انجام میگیرد؟ مامیخواهیم همهٔ کیشهای بیپا از میان برخاسته در جهان جز یکراه نباشد . آیا چنین کاری تنها از آن یکجمله پیش می‌رود ؟!. بیگمان پیش‌نمیرود . اگرسخن‌را روشنتر بخواهیم باید مثالی یاد کنیم :

این جمله که می گوییم « دین باید با خرد و دانش سازکار باشد » ترازوست ترازویی که در آن بیمغزی کیشها هویدا گردد و درست از نادرست

شناخته شود ترازویی که سنگ آن خرد و دانش و کالایش دینست . لیکن این ترازو را باین سادگی بدست مردم نمیتوانستیم سپرد .

اگر این ترازو را بدینسان بدست مردم می‌سپاردیم هرکسی خرد یا دانش خود را سنگ آن ساختی و صد خطا از آن برخاستی .

ارزش یك ترازو در سنگ آنست . آن کس که ترازو بدست مردم میدهد باید سنگ آن‌رانیز درست کرده بادست خود سپارد وگرنه جز زیان‌سودی از آن در دست نخواهد بود .

ما این را نیك میدانستیم . این بود چون گفتیم : « دین باید خردپذیر وراست باشد» یا گفتیم : « درهرکجا دین بادانش درست نیامد بایدازدین کاست» فراموش‌نکردیم‌که انبوه مردم معنی‌خرد ودانش‌را نیز چنانکه می‌باید نمی شناسند. هزاران کسان جدایی میانهٔ هوس های نادانی و خرد نمی گزارند و هزاران کسان گرفتار پندار های بیپای رسوا هستند وخردهاشان پابسته آنهاست . همچنین فراموش نکردیم که دانش را پایهٔ درستی نیست و چه‌بسیار رشته هایی که بنیاد آنها جز گمان و پندار نبوده بلکه گزافبافیها نیز در آنها شده ولی مردمان آنها را دانش می شمارند . فراموش نکردیم‌که فلسفهٔ یونان که بنیاد آن بیش‌از همه گمان و پندار است بلکه گاهی گزافبافیها نیز شده انبوه شرقیان آن را دانش میشمارند و این تاریخچه را در شرق دارد که از روزیکه پایش باینجا رسیده شرقیان افلاطون و ارسطو و فرفریوس و دیگر یاران ایشان را بدیده دیگری دیده و همهٔ گفته های آنها را حجت دانسته اند وبانها دل بسته و دین را کنار نهاده‌اند و دسته های انبوهی که نتوانسته‌اند و یانخواسته اند ازدین دست بردارند اینان نیز آن کرده‌اند که دین را بقالب فلسفه ریزند و هردورا بهم در آمیزند و این گمراهی بیخردانه را یك کار دانشمندانه بزرگی شناخته‌اند گذشته ازاین بیشتر کیشهای بیپا از علی‌اللهیگری و باطنیگری و صوفیگری و آنهاییکه درقرنهای دیرتر پیدا شده و ماازنام آنها دراینجا چشم‌میپوشم بنیادهمگی اینها فلسفه است فلسفه که هرکسی آن را دانش میشناسد .

دربارهٔ خرد ها نکته دیگری هست و آن سستی آنهاست . چنین بپانگارید شما با کسی گفتگو می دارید وسخنی‌که نشنیده ونادانسته باو میگویید. مثلا مردیکه از روی کتابهای کهن افسانه کیومرث وجمشید را تاریخ درست میداند و یا بپیروی از کیشهای بیپا خضر را زندهٔ جاوید می‌شمارد و شما با دلیلها روشن می‌گردانید که اینها ساخته است و او دلیهای شما را پذیرفته یا سخنی برای آنها پیدا نمی کند ـ چنین‌کسی اگر خردش توانا باشد در زمان گفته های شما را می پذیرد و آن باورهایی که از پیش داشته بیکبار از دل بیرون می کند ولی چنین خرد هایی بسیار اندکست . بیشتر مردم این چنین اند که چون یك چیز ناشنیده ای می شنوند و دلیلهای آن را درست دیده پاسخی برایش پیدا نمیکنند از سستی خرد ها که‌کارگر نیست بیکبار نمیتوانند از باورهاییکه ازپیش در دل داشته‌اند دست بردارند تادیر زمانی همچنان درمیمانند گامی بجلو برداشته دو باره باز پس میگردند . دلشان میخواهد یکراه میانه ای پیدا کنند و چه بسا بیشرمی‌کرده بشما میگویند : «شما هم تند میروید . داستان کیومرث چندان هم دروغ نیست »

ما این را بارها آزمودیم و نیك میشناسیم . تا کنون هرزمینه ای را که پیش آوردیم دسته انبوهی همین رفتاررا ازخود نمودند . تا توانستندایستادگی نمودند و پس از آنهم ما را تندرو خواندند و از نادانی سستی خرد خودرا درنیافتند .

با این گمراهیها دربارهٔ خرد و دانش چگونه می توانستیم تنها بگفتن : « دین باید باخرد و دانش سازگار باشد » بسنده کنیم ؟!.. چگونه می‌توانستیم باین سنگهای نادرست خرسندی دهیم ؟ ! . .

از اینجا ناگزیر شدیم گفتار هایی در بارهٔ خرد نوشته آن را معنی کنیم و جدایی میانهٔ آن باهوس و باگمان و پندار بگزاریم آخرین گفتار در این باره آنست که زیر عنوان «خرد آزاد» آورده‌ایم . کار پراکندگی اندیشه‌ها بآنجا رسیده که کسانی خرد را بداوری نمی‌پذیرند و از دلبستگی بیکرشته‌پندار

های بیپای رسوا گستاخانه چنین نادانی برمی‌خیزند .

نیز ناگزیر شدیم از دانشها بگفتگو پرداخته این را روشن گردانیم که هرچه بااین نام‌خوانده میشود براستی دانش نیست . مردم همینکه چیزی را در کتابی نوشته دیدند آن را دانش می‌انگارند . ولی ما دانش آن را می‌گوییم که بنیادش دریافت آدمی و یا نتیجه آزمایش باشد . آنچه کسانی از روی گمان و پندارو یااز راه انگار میگویند ویامی نویسند ماارجی بآنها نمیگزاریم و دراینجا بود که با فلسفه یونان برخورد کرده بنکوهش پرداختیم زیرا چنانکه گفتیم بنیاد آن بیش از همه گمان و پندار است .

از روزیکه فلسفه بشرق آمده باهمهٔ رواج بی اندازه‌ای که یافته کسانی هم بوده‌اند که نکوهش از آن نموده اند و خرده‌ها گرفته‌اند و کتابها در این زمینه نگارش یافته ولی هیچیکی از آنها خرده هایی‌که ما میگیریم نیست. ما بنیاد آن را نشان میدهیم‌که بسیار سست است وآنگاه بیهودگی آن را باز می نماییم .

ما میگوییم کسیکه راز های آفرینش‌را جستجو می‌کند بیش از همه باید این را بدست آوردکه آیا تا کجا راه باز است و میتوان با پای جستجوییش رفت . و آنگاه در جستجو باید از گمان وپندار دوری گزیند . این لغزش‌از افلاطون و ارسطو و دیگران چشم پوشیدنی نیست‌که ازآغاز آفرینش وچگونگی آفرینش‌که هیچ راهی بآنجا باز نیست بجستجو برخاسته اند ولی گمان و پندار را گرفته راه بس دوری پیش رفته اند . بلکه از گزافه بافی نیز بازنایستاده اند . اینها چیزیست‌که خرد ازآن بیزاراست . آنانکه از فلسفه یونان هواداری مینمایند بگویند باین چه پاسخی دارند ؟ ! . .

گفتاری راکه در شماره دوم سال سوم درباره فلسفه نوشتیم و داستان آهنگر روستایی راکه بمثال یاد کردیم دراینجا یادآوری می‌کنیم‌که سراسر آن راست است . اینها چیزی نیست‌که پاسخی داشته باشد و خود بسیار بیجاست‌که کسانی برسر این گفته ها از ما برنجند . بسیار بیجاست‌که بیخردانی پندارند

که هرچه افلاطون و ارسطو گفت حجت میباشد، ما ناگزیریم این بندها که بر پای خرد ها زده شده یکایك بشکنیم . تاکی می توان با این آلودگیها ساخت ؟ !

کسیکه در خانه خود نشسته میخواهد با پندار چگونگی آفرینش‌را دریابد و ازانگار خود «خرد ها» میسازد و «چرخها» درست می‌کند (۱) چه‌جدایی میانه او با یك آهنگر روستاییست‌که از دیدن یك هواپیما بدانستن راز ساختن آن کوشد و درکنج خانه پندار بافی کند ؟ !

من خود خستوانم‌که اینان در آن سخنانی‌که رانده اند وآن انگارهایی (فرضهایی)که کرده اند هوش بی‌اندازه از خود نشان داده‌اند . ولی خرد از کار ایشان بیزاراست . اینان بسیار هوشیار بوده‌اند ولی از خرد بهره‌کم داشته اند . این‌را همیشه باید دانست که خرد جدا وهوش جداست .

داستان اینسان دراین‌کارشان داستان آنمرد هوشمندیست‌که سرای بزرگی ازکاغذ بسازدوبسیار زیبا بسازد ولی چون ازکاغذ است بایك کبریتی همه‌رنجهایش هدر گردد .

اگرما این خرده هارا نمیگرفتیم نخستین سنگی‌که بنام دانش درترازوی سنجش دین مینهادند این فلسفه کهن یونان میشد چنانکه قرنهای دراز همچنان بوده است . اینها بود آنچه مارا بگفتگو واداشت .

تنها درباره فلسفه یونان نبود . درباره پاره دانشهای نوین اروپا نیز چیزهایی نوشتیم . اینها نیز بنیادش جزگمان و انگار نمیباشد . برای مثل می گوییم : آنچه امروز در ستاره شناسی و فیزیك و شیمی از راه آزمایش و جستجو بیقین پیوسته میتوان آنهارا بنام دانش پذیرفت و سنگ ترازوی‌سنجش دین گرفت . گردش زمین و ستاره ها برگرد آفتاب و چگونگی بارش برف و باران و راز گرفتن آفتاب و ماه و چگونگی پرورش بچه‌درون‌شکم‌مادر و صد مانند این‌که روشن گردیده و از گمان بیرون شده باید همه را پذیرفت

---

(۱) داستان خرد های ده‌گانه و چرخهای نه‌گانه

و آن گفته های عامیانه نابجا را در کتابها و زبانهاکه با این هاناسازگاراست همه را دور ریخت .

ولی انگار هایی‌که کسانی درباره آغاز زندگی دارند و یا گمانهایی‌که در پیرامون پیدایش زمین وسال آن می برند و مانند اینها همگی بیپاست وهرگز این نمیتوان‌که آنها را دانش شناخت و سنگ ترازوی دین ساخت .

خود ایشان اینها را « تئوری » مینامند . ولی ما فریب این نام را نخورده و از این دانستن باز نخواهیم ماند که همه آنها انگار است وهمچون داستان « خرد های ده‌گانه» فلسفه یاافسانه‌های توریت ومانند آن می باشد .

نیز درباره فلسفه داروین ما این را باز نمودیم‌که چون بنیاد آن بر آزمایش است باید پذیرفت وهرگز باکی نکردکه با رویه آشکار دین ناسازگار است . ولی این نیز باید دانست‌که بسیاری از گفته های داروین نیز بنیادی جزگمان یا انگار ندارد . در آن هم باید دانش را از انگار و پندار جدا گرفت .

در سی وچند سال پیش هنگامیکه این فلسفه پایش بشرق رسیدآوازه آن بیشتر از آنکه در خود غرب بوده همه‌جا درپیچید و هیاهو در پیرامون آن برخاست . یکدسته از پیروان دین با آن پیکار آغاز کردند و چندکتابی نوشتند و برسراسر آن خرده گرفتند و این ندانستندکه بخش سترگی از آن از روی آزمایش است و بنیاد استواری دارد و نپذیرفتن آن بدستاویز دین بدان میماندکه کسی مشت بکوه زندکه بیگمان مشت آزرده خواهد شد وکوه را زیانی نخواهد بود .

یکدسته دیگر نیزهمینکه شنیدند فلسفه داروین بادین درست نمی‌آیدبهمین دستاویز دین را رها کردند و این ندانستندکه همه‌گفته های داروین پایه دار نیست . ازجمله جدا شدن آدمی از بوزینه‌که یکی از ارجدار ترین جستارهای فلسفه اوست پایه درستی ندارد . چنانکه ما این را درجای دیگری باز نمودیم. کسیکه آدمی را جدا شده از بوزینه می انگارد از داستان روان ناآگاه

است . (بگفتار جان و روان در شمارهای پارسال بازگشت شود) اما گفته های پایه‌دار داروین اینها نیز بادین راستین ناسازگار نمی‌آید .

گوتاه سخن : این نیز سختی دیگری درکار سنجش دین باخرد ودانش بودکه بایستی از آن هم گفتگو نماییم وحالش را روشن گردانیم .

در اینجا داستانی هم بنگارم : نخستین گفتاری که درباره فسفه یونان نوشتیم دوتن از آنانکه خودرا پیشرو توده میشمارند وهردو هوادار فلسفه‌بودند مرا دیدار کرده چنین آغاز سخن کردند : « امروزکه این فلسفه ازکار افتاده و هواداران آن بخواری افتاده اند روانیست شما هم بدشمنی پردازید . اگر میخواهیدکاری کنید ومیتوانید جلو فلسفه داروین بیدین را بگیرید » .

اگر این جمله هارا درست بیاندیشید اندازه‌گمراهی و نادانی این‌دسته را خواهید دریافت . زیرا نخست آنکه اینان فلسفه یونان را دین می شناسند و فلسفه داروین را بیدینی و این شیوه همیشگی ایشان بوده‌که هرچیزکهنه را دین میدانستند و از هرچیز تازه رم خورده بادین ناسازگار میشمردند . دوم اینکه اینان آن درنمییافتندکه فلسفه یونان در سراسر کیشها و اندیشه ها ریشه دوانیده و اگرهم خودآن امروز بی‌ارج شده اثرهایش برجای خود پایداراست سوم آنکه چنین میدانستند چون فلسفه داروین تازه‌است ما نمیتوانیم برآن‌خرده گیریم . چهارم چنین می پنداشتندکه همه آن فلسفه بیدینی‌است و باید بآن پاسخ نوشت . یکی از این دوتن همان‌کسیست‌که بالای منبرگفتار های پیمان‌را برزبان میراند ومیگوید از هوش خود دریافته‌ام .



این ها درباره ترازو و سنگ ها بود . ولی مارا بایستی در سنجیدن نیز دست داشته باشیم . بایستی‌آن را نیز خودمان انجام دهیم . بایستی دین راستین را از فزونیها جدا گردانیم تا بتوان آن را در ایـن ترازو نهادن . این نیزکار دیگر ما بود و بایستی گفتارهایی در پیرامون‌آن بنگاریم .

بسیاری ازکسان این را ی پذیرندکه دین‌باید با خرد ودانش سازگار

باشد ولی چون هنگام سنجش می‌آید این برایشان دشوار می افتدکه فزونیهای دین را براندازند و از پندار های بیخردانه‌که یادگار زمانهای تاریك گذشته است دست بردارند . این یکی از شگفتیهاست‌که هواداران کیشها هردسته ای نادانیهای دیگران را آسان در می یابند و زبان بنکوهش باز می‌کنند ولی‌چون نوبت بنادانیهای کیش خودشان می رسد می کوشند پرده بروی آن بکشند ودل ازآنها کندن نمیتوانند وچون یکی ایراد می‌گیرد بکشاکش می ایستند وبگزارش برمیخیزند . پیداست‌که اینگونه کسان ترازو را بکار بردن نتوانند . وآنگاه‌دین راستین از میان برخاسته و مردمان ازآن چندان دور شده اندکه اگر هم بجویند و درپی آن باشند باز نتوانند دریافت .

اینست ما ناگزیر بودیم دین را باز نمودن و نگارشهایی در پیرامون آن نگاشتن . درگفتار هایی‌که درپیرامون دین نوشتیم دو مقصود را داشتیم : یکی اینکه آن‌را ازفزونیهای بیجا جداکنیم . دیگری اینکه روشن گردانیم دین یك بنیاد بس استواری دارد وچنین نیست‌که همگی آن بیپا باشد .

کوتاه سخن آنکه همه گفتگوهایی‌که دربارهٔ دین وفلسفه و صوفیگری و دانش و خرد نوشتیم اگرچه ازهم جدا می نماید همه آنها بهم پیوسته است . همچنین سخنانی‌که در پیرامون دعانویسی وفالگیری و ستاره شماری ومانند اینها نوشتیم اینها نیز از یکسوی این سود را داردکه مردم از آنها دوری گزینند و از سوی دیگر از بهر تکان دادن بخردهاست . ما همیشه این نکته را بچشم میگیریم‌که خرد ها از هرراهی‌که بیمارگردیده وسست شده ازهمان راه بدرستی و نیرومندی آنها بکوشیم .

این درباره یك بخش از گفتار های پیمان میباشد . بخشهای دیگرنیز چنین پیوستگی‌را باهم دارد و چنانکه گفتیم ازسه زمینه (دین ـ آیین‌زندگانی نیکخویی) بیرون نیست . شاید درآینده دربارهٔ اینهاهم سخنی برانیم .

خرد آزاد

-۲-

گفتاری درشماره گذشته زیر این عنوان نوشتیم و برآن بودیم در این شماره دنباله آن را بنگاریم . ولی یکی از خوانندگان یادآوری کرد که آنچه درشماره پیش آورده شده ناروشن است بویژه بخش آخر که تاریکتر می باشد و خواستار شدند آن را دراینجا روشنتر گردانیده پس از آن بدنباله سخن پردازیم .

می گوییم : زمینه گفتگو دو چیزاست : یکی اینکه آیا آدمیان توانند بدستیاری خرد براستی ها (حقایق) برسند وآیا در این راه درنمانند؟ . . پاسخ آنکه نتوانند و اینکاریست که از جز ازبرگزیدگانی برنیاید .

دیگری اینکه چون راستی ها باز کرده شد آیا آدمیان باخرددریابند و همداستان گردند ؟.. پاسخ آنکه توانند وهمداستان گردند.

این زمینه دوم است که درشماره گذشته دنبال کرده ایم و آنچه ما را باینکار واداشته اینکه چون همیشه درگفته‌های خود بخرد تکیه‌داریم و درباره دین می گوییم باید باخرد سازگار باشد آیین زندگی را می گوییم ازروی دستور خرد باشد کسانیکه با این گفته ها از درپیکار می‌آیند چنین می‌گویند : خرد ها نیز کشاکش دارد وبا هم یکي نیست .

یکی از نادانیهای آدمیانست که چون در پیرامون سخني یا کاری بگفتگو پردازند همي کوشند برگفته خود ایستادگی کنند و بهردستاویزی دست یازند ودر بند نتیجه نباشند .

اینان نیز از بهر آنکه شکست بروی خود نیاورند و سخن ما را نپذیرند بیخردانه باین دستاویز می چسبند و این نمی‌اندیشند که نتیجهٔ آن سخن چه‌باشد. اگر خردها نیز راست و دروغ و نیك و بد را در نیابد پس آن چیست که اینها را دریابد ؟!.

اما داستان اینکه خردها نیز کشاکش دارد کشاکش از آن خردها-ییست که آلوده و پابسته است و این نگناه خردها بلکه گناه آن آلودگیهاست

این چیزیست بسیار روشن: یکی از کشاکشها کیشهای گوناگونست که میانه‌آدمیان پدیدآمده. ما می‌پرسیم: آیا این کیشهاپدید آورده خردهاست ؟.. آیا مردمان اینها را براهنمایی خردها پذیرفته اند ؟!. پندارهاییست از سالیان دراز پدید آمده و زمان بزمان فزونی گرفته و هر یکرشته پنداری یکدسته دلها را آکنده‌است.

چنین بپانگارید ما انجمنی برای گفتگو از این کیشها برپا کنیم و یك پیشوایی را از این کیش ودیگری را از آن کیش بآنجا بخوانیم هریکی از اینان‌هنوز درخانه خود یکرشته سخنهایی‌را باندیشه‌سپارد که چون بانجمن رسید بگوید وبرروی آنها ایستادگی کند وهرگز این باندیشه‌اش نیاید که بروم و درانجمن سخنهایی را که گفته می شود بشنوم ودر ترازوی خرد بسنجم وآنچه راست وبجاست بپذیرم.

بارها دیده شده که دوتن از این پیشوایان‌که در انجمنی یا بزمی بهم رسیده اند و باهم بپیکار برخاسته اند و چون جدا شده هردو دعوی فیروزی نموده اند. زیرا هرکدام یك رشته سخنانی را آمـاده داشته و تنها از بهرگفتن آنها رفته بوده‌که گفته است. پس چرا خود را فیروز نشمارد؟!..

از آنسوی این نیز آزموده شده که دو تن آزاد خرد که پیش از آن بایکدیگر اشنایی نداشته اند چون باهم نشسته و بگفتگو برخاسته اند همه یکسخن و همداستان بوده اند .

فراموش نمیکنم در سال ۱۳۳۳ که در تفلیس یکماه و نیم درنك داشتم روزی در یك کتابخانه بامحمد افندی نامی برخوردم و چون گفته شد مرد دانشمندیست که در استانبول درس فقه خوانده و قران را ازبرمی خواند واز تاریخ آگاهی فراوان دارد باهم مهربانی نمودیم و من اورا بخانه خود آوردم که باهم نشسته بگفتگو پرداختیم. در آنهنگام جنك جهانگیر بسختی پیش می رفت و در سرحد قفقاز میانه لشکر هـای روس و عثمانی نبردهـای خونین رخ داده و عثمانیان شکست خورده بودند در سراسر تفلیس جز گفتگوی آن جنگها و داستان زبونی مسلمانان نبود . ما نیز بـا محمد افندی همین زمینه را پیش گرفتیم. سپس بتاریخ پرداخته از چهار خلیفه گفتگو کردیم. از بنی امیه و بنی عباس و دیگران یکایك سخن راندیم. سه ساعت سرگرم گفتگو بودیم . آنچه او می گفت من می پذیرفتم و آنچه من میسرودم اوبراست می داشت . توگفتی از دل یکدیگر آگاهی می داشتیم . و چون هنگام شام برخاستیم محمد افندی بشگفتی پرسید : «پس من شنیده بودم ایرانیان کیش دیگر دارند ؟..» گفتم : «من نیز شنیده ام عثمانیان کیش دیگر دارند. اینها در باره من و شمانیست » .

این را هم فراموش نمیکنم که روزی بـا یك مسیونیر آمریکایی گفتگوی دین می کردیم ومن چون ایرادهایی برکیش او گرفته ومی گفتم باخرد درست نمی‌آید مسیونیر تا توانست ایستادگی کرد و سخن را ازاینسو بآنسو پیچید وپس ازآنکه از هرسو راه را بسته دید اشکاره پاسخ داد :

« دین چیز دیگراست و خرد چیز دیگر »

این شیوه همه کیشداران است که نخست لاف خردمندی زنند وسود هایی ازبهر کیش خود می‌شمارند و بداوری پردازند ولی همینکه شماپاسخ گفته هاشان دادید ایرادهایی از روی خرد گرفتید آن زمانست که خود را براه دیگری زده چنین گویند: « مگر بااین خردهای نارسا ما می‌توانیم راستی‌را دریابیم ».

جوانی بارها درباره یکرشته پندارهای بیجا ازمن پرسشها کرده و هربار بیپایی آنها را روشن ساخته‌ام که خود او نیز خستوان گردیده . با اینهمه نتوانسته دل از آنها بکند.

این تنهادر باره کیش هانیست که کمتر کسی خردرا بکار می‌اندازد چنانکه بارها گفته ایم در هررشته هرکسی آنچه را که فرا گرفته برروی آن ایستادگی می کند. مایکدسته‌را مي بینیم پیش خود غمخوار توده‌هستند و نیکی جهان را میخواهند و هریکی بهر این کار اندیشه بسیار کوتاه و کودکانه‌ای دارند و باین دلخوشند که همینکه بکسانی رسیدند آن را باز گویند و نکوهش از مردم کرده گله از روز کار نمایند و از بیخردی و نادانی هیچ سخن دیگری را گوش شنیدن ندارند .

آیا کدام یکی از این کار ها از روی خرد است ؟!. . یکرشته دیگر از کشاکش ها از آن فلاسفه است بهرچیزی که پرداخته اند هریکی سخن دیگری سروده . در جای دیگربهم آوردیم که تنها در زمینه روان و جان بیست و نه سخن گوناگون از ایشان در دست است . آیا گمان می کنید اینان از روی خرد بسخن پرداخته اند ؟!.. اگر از نزدیك جستجو کنید

خواهید دید هرکدام جز پندار و گمان راهنمـا نداشته اند و بسیاری از آنان در این اندازه هم نایستاده بگزاف بافی نیز پرداخته اند .

سخن کوتاه می‌کنم : این‌بنیادها همه نتیجهٔ هوس و پندار بافی و خودنمایی است و خرد را در آنها دستی نبوده و اینکه امروز خردمندان بآنها می‌پردازند و برسر آنها باهم کشاکش می‌کنند و این نمی توانند دو سخنی را از میان بردارند از آنست که خردها شان آزاد نیست . ازخرد ها کشاکش برنخیزد .

دو باره می‌گویم : این پیشرفت بزرگی در جهان خواهد بود که‌خرد ها از بند آزاد گردد . هرکسی بجای پند آموزی بدیگران بجای گفتکو های بیجا در این انجمن و آن‌انجمن بجای کتاب‌نویسی وفلسفه‌بافی خرد خود را آزاد گرداند و آنچه در دل آکنده همه را دور ریزد واز سرنوبره نمایی خرد دین و آیین زندگانی و نیکخویی و دیگر چیزها یاد گیرد .

***

این‌بربیشتر مردم دشواراست که خودرا گمراه‌شناسند ودرجستجوی رستگاری باشند . مامی‌بینیم گروهی چندان گرفتار خود خواهی و رشک هستندکه چون نگارشهای مارادر پیمان میخوانند وآنها را یکرشته‌سخنانی بـالاتر از اندازه خرد و فهم خود می‌یابند بجای آنکه خوشنود گردند و خرسندی نمایندسخت دل آزرده می‌گردند و بیخوداز در دشمنی درمیآیند و پاره‌ای ازایشان زبان خود را نگه نداشته بسخنان نابجایی برمیخیزند . از چنین کسانی چگونه می‌توان چشم داشت که به بیراهی خود خستوان گردند و دست از فراگرفته های چند ساله خویش بردارند؟!..

مااین دشواری را می‌دانیم . لیکن چه‌بایدکرد؟ . . چیزی که هـست

آیا با بی‌پروایی کردن و بروی خود نیاوردن و از شنیدن نامش دل آزردگی نمودن از میان بر میخیزد ؟!. آیا کسیکه بیچیز است هرگاه خود را توانگر نامید راستی را توانگر می‌گردد ؟!.. آیا نادانی اگر نام نادانی را بخود نپذیرفت دانا می‌شود ؟!..

بربیراهی اینان چه دلیلی بهتر از این‌که چهارتن هم اندیشهٔ یکدیگر نیستند ؟!.. چه گواهی بهتر از آن پراکندگی که میانهٔ خود دارند ؟!.. چه نمونهٔ روشنتر از این که هرزمینه‌ای که پیش می‌آید از شناختن نیك وبد وسود وزیان در می‌مانند ؟! زیان یاوه سرایی‌را نمی دانند . بدی رمان بافی را درنمی یابند . معنی زندگی را نمی شناسند . یکدسته در پندار های بیخردانه فرورفته اند . یکدسته آفریدگار را نیز باور نمی کنند .

این کسان اگر میخواهند درماندگی خودرا بیازمایند یك زمینه‌ای از دین یااز آیین زندگانی یااز چیز های دیگری بگیرند و در پیرامون آن بنگارش پردازند تادانسته شود چه از آب بیرون توانند آورد .

آن کسانیکه از خواندن نگارشهای پیمان دل آزرده می‌شوند ایشان را آن بهتر که دیگر نخوانند و برنادانی خود بمانند نه‌آنکه گفته های مارا بگیرند و بروی خود نیاورند .

اینان آن کسانیند که چون خودشان کاری نمی توانند میخواهند از هیچ کس دیگری کاری برنیاید.

***

آدمی اگر بیست ساله بجهان می‌آمد وهرچیزیرا سنجیده وفهمیده بدل می‌سپرد این درماندگیها رخ نمیداد. ولی چون هرکسی از کودکی بزرگ

میشود و چیز هایی را از پیرامون (محیط) خود ناسنجیده و نافهمیده فرا می‌گیرد و بدل می‌سپارد و روز بروز چیزهایی برآن می‌افزاید و از سستی خردها راه بجایی نمی‌برد و از بیماری روانها گرفتار خود نمایی گردیده‌از راستی پرستی و جستجوی رستگاری باز می‌ماند از اینجاست که این‌حال پدید آمده وچاره همانست که گفتیم . هرکسی باید تکانی بخود دهد و دل از اندیشه های پراکنده پرداخته در پی راستی ها باشد .

کسانیکه از شنیدن نام گمراهی می‌رنجند چگونه خرسندی می دهند که در گمراهی بمانند ؟!..



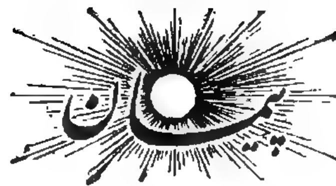
اما این گفتگو که «آیا آدمیان توانند بدستیاری خرد ها براستیها رسند و آیا در این راه در نمانند ؟..» که بخش دیگر گفتار است چنانکه گفتیم این پرسش را پاسخ «نه» باید داد. این دو زمینه از هم جداست . از این رهگذر داستان خردها داستان چشمهاست. چنانکه چشمها تاچیزی در جلوش نباشد نبیند ولی همینکه چیزی جلوش آورده شد از دیدن آن باز نماند خرد ها نیز براستی هایی‌که نهانست کمتر راه پیدا کند ولی چون یکراستی بآشکار آمد آن را بآسانی دریابد و هرگاه آزاد است دو سخنی هم پیدا نشود .

پدید آوردن راستی‌ها و نشان‌دادن آنها جز از برانگیختگان خدا برنیاید و در اینجاست که نیاز به پیدایش آنان- آن مردان برگزیده می افتد. اینان آموزگاران خردها باشند و چون یکی برخیزد در سایه پدید آوردن راستی‌ها و پدیدادن آنهاخردها رسا گردد و نیك وبد وسود وزیان

رادرست در یابد و راه رستگاری شناسد واز آسایش و خرسندی برخور دار گردد .

ما این سخن را بارها نوشته‌ایم وآن را بچندین گونه باز نموده‌ایم. تاریخ بهترین گواه است . یگانگی آفریدگار و جاویدانی روان (که بنیادین است) برابری آدمیان و همدستی ایشان در کار زندگی (که آیین زندگانی است) و چندین از اینگونه راستی هارا آدمیان هزاران سال نمیدانستند تازردشت و موسی وعیسی و محمد برخاسته و هرکدام در زمان خود این درسها را آموختند. سولون و سقراط و مانندگان اینان هریکی درسهایی بمردم دادند ولی همه درسها را نتوانستند آموخت .

اززمینهٔ خودبکنار نیفتیم : روی سخن مادر این گفتار بکسانیست که خرد را بداوری نمی پذیرند و آن‌رابشناختن نیك وبدو سود زیان‌توانا نمی شناسند و اینست برگفته های ماخرده می گیرند و مادر پاسخ ایشان می گوییم : خردها چون آزاد باشد و آنگاه بیکرشته راستیها یا بعبارت بهتر «به‌آیین های خدایی» آشنا گردد بشناختن نیك وسود زیان توانا باشدو بچنین خرد هاست که مادر گفته های خود تکیه میکنیم و همی خواهیم کارها براهنمایی آنها پیش رود .



بخش آزاد

شماره هفتم سال چهارم

آذر ماه ۱۳۱٦

پرسش - پاسخ

همیشه این در را باز خواهیم داشت تا پرسشهایی که میشود پاسخ دهیم یابخوانندگان واگزاریم پاسخ دهند



پرسش :

در شمارهٔ ٤ مهنامهٔ حقوق راجع‌به‌تقویم مقالهٔ بقلم آقای عبدالمجید غفاری دیدم که مرا مجبور به پرسش کرد ایشان در مقاله شان تقویم را به‌تقویم های یهودی - ژولیانی - گرکوریانی - یزدگردی - جلالی - انقلابی فرانسه - مالی عثمانی - شمسی نجومی - احمدی تقسیم کرده اند و برای هریك از تقاویم مذکوره ردی آورده فقط احمدی را پسند کرده اند خواهش دارم در این‌قسمت نظریهٔ خود را مرقوم دارید .

تبریز - سید حسین کروبی

پاسخ :

نخست باید دانست که بجای کلمهٔ تقویم در اینجا «تاریخ» درست است تقویم نام آن دفتر یا کتابست که ماهها و روزها در آن نوشته شود و فارسی آن نیز «گاهنامه» است .

تاریخهای یهودی و یولیوسی و گریگوری و یزدگردی و جلالی وانقلاب فرانسه‌ای و مالی عثمانی که نام برده شده درست است و هرکدام تاریخچه ای

دارد (چنانکه تاریخچه پولیوسی وگریگوری را درشمارهٔ ۱ سال‌سوم پیمان ما آورده‌ایم)

اما «احمدی» ماچنان تاریخی را سراغ نداریم و بگمانم چنان تاریخی نبوده و نیست. اما درست ترین تاریخ در جهان همین تاریخ قانونی امروزیست که ماداریم. این همان تاریخ جلالیست که بااندك دستبردی در آن امروز بکار می‌رود و یگانه تاریخی است که نیازی بعوض‌کردن آن نخواهد بود. شاید مادر این باره گفتاری در پیمان بنگاریم.



پرسش :

بعضی مرگ بهرام گور را جزء افسانه ها دانسته اند ولی برخی ازمورخین آنرا صحیح نقل نموده و برای اثبات مدعای خود می‌گویند در سال «۱۸۱۰» میلادی در همان مرداب بین شیراز و اصفهان «که بهرام در آن رفت وناپدید شد» سربازی مشغول شست‌وشو بوده غفلتاً در آب افتاد و ناپدید شد ؟

۲ـ زبان فارسی عهد ساسانیان بفارسی میانه معروفست علت چیست ؟

۳ـ عرب درلغت چه معنی میدهد بعضی آنراصحراگرد معنی نموده‌اند «از قبیل تألیفات فرهودی».

دزفول ـ سید موسی گوشه‌گیر دانش آموز دبیرستان

پاسخ :

۱ ـ مرگ بهرام داستان تاریخی است ولی جایگاه آن را مادرست نمیدانیم و دراین باره بجستجو نه‌پرداخته ایم.

۲ ـ زبان زمان ساسانیان بنام پهلوی شناخته میشود کسیکه آن رافارسی میانه نام داده گویا چنین میخواهد که میانه زبان هخامنشی و زبان پس ازاسلام نهاده است.

۳ ـ آن معنی برای کلمهٔ عرب درست نیست.



پرسش :

۱ عینك عربی است یافارسی اگر بافارسی آینك است چرا بامین عربی

نوشته میشود .

۲ - فروردین اردیبهشت خرداد تا آخر معنای این دوازده ماه شمسی چیست چون ماههای قمری‌که محرم - صفر الی‌آخرباشد معنا دارند و ماه های برجی‌که حمل ثور جوزا تا آخر هریکی معنایی بمناسبت اسم خود دارند اگر مقتضی میدانید معنای ماه های دوازده‌گانه شمسی را بنگارید .

از مراغه دیه کهق یوسف صدیق

پاسخ :

۱ - عینك غلط ساختگی است و بجای آن چنانکه نوشته‌اید آینك‌درست است چگونگی آنست‌که در فارسی پیشین شیشه‌را «آبگینك» می‌نامیدند که معنی آن آب مانند است (چنانکه هنوز کلمهٔ آبگینه بهمان معنی است) سپس‌کسانی آن را «آ ینك» میخوانده اند (باء را انداخته گاف را بدل بیاء میکرده‌اند) نیز همین را «آینه» نیز می‌خوانده اند. چیزهایی را که همچون شیشه و آب یکره بردار است بااین نام می‌نامیده اند سپس که آن ابزار چشم پیدا شده چون آن نیز از این گونه است کلمه آینك را نام آن ساخته وآینه‌را بمعنی دیرین بکار برده اند. سه‌کلمه آبگینه و آینه و آینك یکی‌است ولی هرکدام‌بمعنی جدای دیگری بکار می‌رود برای روشنی این سخن کافنامه را ببینید .

۲ - ایرانیان باستان دین زردشت را پابندارها در آمیخته و گذشته‌از هرمزد که خدای یگانه دین زردشت است چیزهای دیگری راهم می‌پرستیده‌اند و آنها را امشاسپندان مینامیده اند و روزها وماهها را بنامهای آنها میخوانده‌اند این نامها از آنجا برخاسته که هریکی از آن امشاسپندی میباشد و هریکی از جهت ریشه نیز معنا دارد که در جاهای دیگری نوشته اند ولی اینها چیزی‌نیست که ماامروز بآنها بپردازیم اینها باید فراموش گردد و از میان برخیزد .



پرسش :

اینکه می‌نویسند کوروش پادشاه هخامنشی در سال ۵۳۸ پیش از میلاد

بابل را فتح کرد چگونه درست میآید ؟ . . در ۵۳۸ سال پیش از میلادکه تاریخ میلادی نبوده چه میکرده اند و ازروی چه مبدا تاریخ را معین میکرده اند؟

اردبیل اسماعیل سیه‌لی

پاسخ : اززمانهای باستان تاریخ در میان مردمان بوده چیزیکه هست در آن زمان همچون امروز نبود که یك پیش آمد بزرگی را آغاز گرفته و قرنها آنرا نگاهدارند . درکشورهاییکه حکمرانی باپادشاهان خودکامه‌بود هرکدام سال تخت نشستن خویش‌را آغاز تاریخ میساخت چنانکه درایران تاآخر ساسانیان این چنین بود درکشورهای دیگر هرکدام آغاز دیگری داشتند یونانیان ازبازیهای المپیاد و رومیان از بنیاد شهر روم سال شماری میکردند اما اینکه امروزپیش آمدهای پیش از تاریخ میلاد را نیز از روی تاریخ میلاد سال شماری میکنند چیزیست که تاریخنگاران و شرقشاسان غرب در زمانهای آخر کرده‌اند بدینسان که سال یك سرگذشت باداستان بزرگی را از روی تاریخهایی که در خودآن زمان بوده و در کتابها نوشته شده بشمارش آورده میسنجند که چند سال پیش از آغاز تاریخ میلادی بوده و از این راه از روی این تاریخ سال آن را می نگارند .

این پرسش بپاسخ درازتر و گشادتری نیاز دارد و ازکمی زمان باین اندازه بسنده کردیم و شاید در آینده گفتاری در این زمینه بنگاریم .



پرسش :

در کتابهای قدیم بعضی علماء مترادف را انکار کرده اند واز نوشته های شما هم آن عقیده مفهوم است پس در اینصورت چه فرقی میانه آفتاب و خورشید و جهان وگیتی وکردن و نمودن میگزارید ؟ . . تهران م . د

پاسخ :

ما نیز برانیم‌که در زبان دوکلمه هم معنی یا بگفته شما مترادف نتواند بودن و آن کلمه ها که هم معنی می نماید اگر درست رسیدگی شود هریکی

معنای دیگری دارد . مثلا همان کردن و نمودن که خودتان آورده اید وامروز در همه جا آن دو را یك معنی میگیرند اگر درست رسیدگی کنیم هر یکی معنای دیگری دارد . زیرا نمودن بمعنی نشاندادن است و اینکه گاهی بجای کردن می آید باید در آنجا نیز معنای نمودن را دربرداشته باشد . چنانکه شود: فروتنی نمود مردانگی نمود خود داری نمود نیکی نمود دغلکاری نمود بزرگواری نمود بد رفتاری نمود و همچنین ولی هرگاه کسی بگوید : آبیاری نمود جنگ نمود گریه نمود و مانند این از روی قاعده غلط بشمار است . اگرچه امروز همه آنرا میکنند .

همه کلمه هایی که هم معنی شمرده میشود از اینگونه است که نخست جدا بوده اند وهرکدام معنای دیگری داشته ولی از آنجاکه گاهی با هم در یکجا گرد می آمده اند از اینجا از روی لغزش آنها را هم معنی میشمارند .

چیزیکه هست در بسیاری ازآنها جدایی که داشته اند فراموش‌شده چنانکه ما امروز درست نمیدانیم جدایی میانه خورشید وآفتاب چه بوده .

دربارهٔ جهان وگیتی همین راه است که جدایی نخستین آنها شناخته‌نیست. لیکن ما درنگارشهای‌خود همیشه این دو را ازهم جدا میگیریم وگیتی‌رابزمین و ماه و آفتاب و ستاره ها و جانوران میگوییم و آدمیان و زندگی ایشان را بدیده نمیگیریم . لیکن در جهان این را نیز بچشم می گیریم . چنانکه درباره گمان و پندار و انگار همین رفتار را داریم وهریکی را درجای دیگری بکار میبریم (گمان ظن پندار خیال وانگار فرض)

این شیوه ایست که باید درباره همگی‌کلمه های هم معنی دنبال نماییم و از بهر هریکی یك جای دیگری پدید آوریم . آنهایی‌که از خودش دارد دارد آنهاییکه ندارد ما برایش درست کنیم .

پس نتیجه این شدکه مترادف در آغاز زبانها نبوده و نبایستی باشد . زیرا این بیهوده بودکه از بهر یك معنی دو کلمه پدید آورند . لیکن سپس معنیهای نزدیك بهم با یکدیگر درآمیخته واز اینجا هم معنایی پیدا شده . لیکن ما باید آنها را از هم جدا گردانیم وهریکی را درجای دیگری بکار بریم .



پرسش :

اینکه درادیان اصل تمام بشررا بیك انسان میرسانند آیا باعلوم موافقت دارد ؟ . . زیرا درصورتیکه ابوالبشر یکی بوده اولا سفید وسیاه ازکجا پیدا شده ؟ ثانیاً بآمریکا و اقیانوسیه انسان از کجا راه یافته ؟ . . آیا در ازمنه قدیمه راه اتصال میان این قطعات چه بوده ؟ . .   ساری ذ .

پاسخ :

نخست بباید دانست این زمینه ها بدین پیوستگی ندارد. این چیزیست که باید دانش آن را جستجو کند . اگر درکتابهای دینی چنین سخنی آمده عنوان دیگری داردکه باید درجای خود گشادتر گفتگو کنیم .

دوم بباید دانست در دانش نیز این روشن گردیده‌که نخستین آدم یکی بوده و آدمیان همگی از یك پشت هستند . اما داستان سیاه و سفید این از هواست نه از نژاد . مردم آفریقا چون درهوای گرم زیرآفتاب سوزان زیست کرده اند رنگ شان سیاه گردیده نه اینکه ازنژاد دیگری باشند . اینکه درپاره کتابهـای اروپـایی نژاد را از دیده سیاه وسفید و سرخ بخش کرده اندیاك بی‌بنیاد است . دلیل این سخن آنکه بیگمان تازی و جهود از یك نژادهستند ولی امروز تازیان عربستـان وجهودان روسستان هریکی رنگ دیگری دارد . آنان درگرما زیسته سیـاه شده اینان در سردی مانده سفید شده اند .

از آنسوی امروز بیگمان شده که همگی آدمیان از هررنگی‌کههستنداز رهگذر ساختمان تن و اندامهای درونی و بیرونی یکسان هستند و این دلیل دیگر بریکی بودن نژاد ایشانست .

اما داستان امریکا و اقیانوسیه این را در بسیاری از کتابهای جغرافی نوشته اند که اینها نخست باتکه های دیگر زمین بهم پیوسته بوده است وسپس از هم جدا گردیده است این را یکی ازدانشمندان پیدا کرده وازروی دلیلها نگاشته است ولی چون نوشته او را در دسترس نداشته ایم باین اندازه بسنده کردیم . اگر گشادتر ازاین بخواهید ازکتابهای اروپایی جستجو کنید.

در پیرامون زبان

چیزهایی که ما در شماره های پیمان در پیرامون کار (فعل) نوشتیم و گونه های گذشته را باز نمودیم و نیز از پارهٔ پیشوند ها و پسوند هاسخن راندیم کسانی آن را نمی‌پسندند و چنین می‌گویند :

مهنامه‌ای که بپیراستگی جهان می‌کوشد و در یك زمینه های بس گرانمایه ای سخن رانی می‌کند چرا باین کار های کم ارج می‌پردازد ؟ . .

می‌گوییم :پیراستن زبان خود کار پر ارجی میباشد. ما در این باره سخن بسیار رانده‌ایم وبسخن دیگری نیاز نمی‌بینیم . وانگاه مازبان را افزار کار خویش داریم و هرکاری را به دستیاری آن انجام می دهیم .

ماروزیکه پیمان را آغاز کردیم ناگزیر بودیم زبان درست و پیراسته را بکاربریم. ولی این زبان ناآشنا مینمود وآن روز کمتر کسی اینرا می‌شناخت. ما خود می دانستیم بسیاری از خوانندگان بسختی آن‌را می‌فهمند. کسانی نیز زبان پرخاش باز می‌کردند و در پیش خود این را آهویی (عیب) در پیمان پیدا کرده بودند وچنین می‌پنداشتند ما را بآن هوسبازی واداشته وچنین میخواستند بپند آموزانه مارا از آن بازدارند. این شیوه بیشتر مردم است که نادانی خود را برویهٔ (صورت) دلسوزی و پند آموزی می‌اندازند و این بدتر که اگر بارها نیز سرخورند و نادانیشان بی پرده گردد باز بخود نیایندو خود فروشی کم نکنند.

آنکسانیکه در آن روز برپیمان زبان درازی می‌کردند و ما را هوادار زردشتیگری می شمردند و نادانی از اندازه می‌گذرانیدند امروز که

خطای ایشان برخودشان نیز روشن گردیده من نمی بینم یکی را که از در پوزشخواهی در آید و یاخود فروشی کم کند و یا این بداند که مادرهیچ کاری پی‌هوسبازی نیستیم و بیهوده بسخنی برنخیزیم و بازی از آن نادانیها این سود را دردست کنند که پس‌ازاین باپیمان از در پیروی باشد. همان کسانی امروز نیز چون پایش بیفتد خود داری از آن ندارند که بماپندآموزی ها کننند و این زمان نیز خرده های دیگری گیرند و باز همان خودفروشی را دارند.

از سخن خود دور نیفتیم: یکی هم از این راه ماناچار بودیم زمینهٔ زبان‌را دنبال کنیم تا زبانی که خودمان بکار میبریم از بیگانگی و ناآشنایی در آید و خدارا سپاس بآسانی فیروزمند شدیم.

این را هم بارها گفته ایم که مابکاری که دیگران پردازند و بتوانند آن‌را از پیش برد هرگز نمی پردازیم. این‌چیزیست بسیار روشن در این چند سال ماهمه آن نوشته ایم که دیگران نمی دانستندو یانمی پذیرفتند و بیاری خدا در همگی نیز گفته های ماپیش رفته و جای خود را گرفته است. دربارهٔ زبان نیز ماخستوانیم نخست آن را دیگران آغاز کرده بودند و ازسی‌سال پیش گفتگو یش درزبانها بودولی چون راه دانش پذیری‌درپیش نداشتند اینست کاری‌از پیش نمی بردند و انبوه نویسندگان دشمن ایشان بودند و هرکدام گمان یاپندارنابجای‌دیگری‌را دستاویز خود داشتند: یك دسته‌این‌را یك گونه هواداری‌از زردشتیگری می پنداشت وسخت‌ایستادگی مینمود. دستهٔ دیگری‌چنین می‌گفت: کلمه های مرده دیگر زنده نشود. گروهی‌چنین عنوان مینمود: یکزبان هرچه کلمه از زبانهای دیگری بگیرد توانگرتر میگردد و این خوشبختی فارسی است که پیاپی کلمه از عربی و

زبانهای اروپایی بگیرد . گروه دیگری می گفت . زبانهای اروپا همگی کلمه های بیشمار از لاتین و یونان گرفته فارسی چرا ازعربی نگیرد؟. ازاینسوی کسانیکه به‌پیراستن فارسی‌می‌کوشیدند اینان نیز یکدسته می‌خواستند از پیش‌خودکلمه‌های‌نوینی‌بسازند . یکدسته‌برآن بودندازهخامنشی‌وسانسکریت و اوستا کلمه هایی پیدا کرده جای کلمه های بیگانه دور رانده‌راپرسازند . ببینیدتاکنون چه اندازه و چندین گونه لغزشهای بزرگ را پشت سرانداخته و جلو آمده ایم. آیا اینها خودبخوداز میان می رفت ؟!. اگر آن گفتار های پیاپی را نمی نوشتیم راه باز میشد؟ !.

اما کارها (فعل) در این باره نیز همین بس که این گونه ها بیکبار فراموش شده و کسی آنهارا نمیشناسد . من بارها ازکسانی پرسشهایی کردم دیدم کسی‌پی بآنها نمی‌برد. دستور هایی راکه در سالهای واپسین نوشته شده جستم‌دیدم درهیچ یك اینهارا یاد نکرده اند و مثلا ازگذشته تنها بچهار گونه (آنهم از روی سنجش بسازبان فرانسه و آمیخته باغلط های بسیار) بسنده کرده‌اند . این بود ناچار شده بشمردن آنها پرداختم .

دربارهٔپیشوندو پسوند چنین پیداست خوانندگان خواست‌مارادرست در نیافته اند و چنین می پندارند مامیخواهیم تنها معنی های کلمه ها را یاد آوری کنیم و این کاریست که از فرهنگها بهتر برمی‌آید و نیازی باینکه ما در مهنامه دری از بهر آن باز کنیم نیست . ولی ماخواست دیگری را داریم و ناگزیریم آن را روشنتر و کشادتر باز کنیم . نخست‌باید دوسخنی برانیم :

۱ — باید دانست ارج یکزبان درآسانی و بسامانی آنست . یکزبان را آن‌بهتر که ساده باشد تاگویندگانش درست یاد گیرند وبیگانگانی که‌میخواهند

بآسانی بیاموزند ـ بسامان باشد تادرست بکار برندو لغزش کمتر روی دهد . یکزبان چون ساده و بسامان بود هرچه صافتر می‌گردد و معنی از درون آن بهتر پدیدار می‌گردد . اگر خوانندگان فراموش نکرده اند ما این را گفته ایم که زبان باید همچون آیینه باشد که خود در میانه پدیدار نگردد و معنیها یکسر بدل شنونده راه‌یابد. زبان باید چنان باشد که چون یکی سخنی می‌گوید شنونده‌توگویی‌باکلمه ها روبرو نیست وهمه بامعنی سروکار دارد. چنین حالی دریکزبانی هنگامی است که چهار دیواری گرد آن کشیده شود که کلمه های بیگانه ناشناس نابجا بآن در نیاید و جز کلمه های گوش خوردهٔ شناخته شده خود آن بکار نرود و اینها ساده باشد و جز از روی سامان بکار نرود .

اینکه کسانی بسخن آرایی‌می‌پرداختندو آن را هنری می‌شماردند و در این باره صدها کتابهانوشته اند و اینکه کسانی همیشه دوست‌میداشتند کلمه های نوینی‌از زبانهای بیگانه گرفته در نگارشها و گفتار های خود بکار برندو اینکه کسانی می‌گفتند زبان هرچه کلمه های فزونتر پیدا کندتوانگر تر می‌گردد ـ همهٔ اینها از نادانی بود و پایه ای از خرد و دانش نداشت. زبانشناسی کار هر کسی نیست و این بدترین بیراهیست که هربیمایه نادانی بکار زبان پردازد .

۲ ـ خوانندگان نام اسپرانتو را شنیده اند. این زبان ساخته‌ایست که دکترزمانهوف پدید آورده واین‌را خواسته که جهانیان هر کسی گذشته از زبان خود آن را یاد گیرد که چون بابیگانه ای که زبان او را نمیداند دچار امد باآن زبان همگانی‌سخن گوید. این خود اندیشه بس سودمندیست

که مانیز هوادار آن میباشیم و رواجش را میخواهیم. دکتر زمانهوف در زبانشناسي از دانشمندان بود و در این زبان استادی شکرفي نموده و آن را چنان ساخته که می‌توان در سه ماه درست یاد گرفت. اگر کسی بیکي اززبان های اروپایي آشناست شاید بتواند در یکماه آن را فرا گیرد.

مرا بااین زبان داستانهاست. در بیست سال پیش بی آموزگار آن را یاد گرفتم و چندگاهی نیزبان پرداختم ولی چون نیازی نبود رهایش کردم و از یاد بردم. بااینهمه چندی پیش جهانگردی از هنگری بتهران رسیده و بجستجوی من آمده بود و چون زبان دیگری نمیدانست و میبایست با اسپرانتو سخن گوییم و من آن را فراموش کرده بودم گفتم برود و فردا بیاید و در یکروز آن توانستم که بار دیگر زبان دکتر زمانهوف را تااندازه سخن گفتن یاد گیرم و شامگاهان که بار دیگر جهانگرد آمد با او بسخن پردازم. اینست اندازهٔ آسانی آن زبان.

اگر شنیده باشید بسیاری از زبانهای جهان از جمله (انگلیسي وعربی) تاسیصد و چهارصد هزار کلمه دارد و کسی تاده هزار کلمه فرا نگیرد با آنهـا سخن گفتن نتواند ساده ترین زبانها کمتر از چهل وسی هزار کلمه ندارد. در پارهٔ زبانها (در دستور آنها) بیش از سیصد قاعده بکار می رود. زبان عربي را من خواستم هرچه. ساده‌تر گردانم وتنها نحو آن را درهشتاد واند قاعده گرد آوردم و کمتر ازآن نتوانستم. ولی زبان زمانهوف سراسر شانزده قـاعده بیشتر ندارد و چنانست که یك کسي می تواند در یکساعت همهٔ آنهارا بیاموزد و بی نیاز گردد. کلمه های آن نیز (برای سخن گفتن) بیش از هزار نیست. هرگاه کسی پانصد ریشه یاد گرفت بآسانی می تواندکار خود را راه اندازد. این شگفت که زبانی بااین کمی ریشه می‌تواند بـا همهٔ

زبانهای بزرگ گام بگام برود و باز پس نماند .

پس این از کجاست ؟.. آیا راز این فیروزی چیست ؟.. اگر کسانی باسپرانتو پرداخته اندزمانهوف بیش‌ازهمه به پیشوند ها وپسوند ها پرداخته و آنهـا را از روی یکسامان درست‌ودانشمندانه ای بکار انداخته و اینست توانسته آن هنرنمایی را کنند .

در دیگر زبانها سامان چندانی نیست ولی در این زبان سرا پاسامان درکار است ونکته هایی‌که از راه زبانشناسی بدست می آید بیشتر در آن جا گرفته است .

ما نیز می خواهیم از یکسو پیشوند ها و پسوند هارا در فـارسی هرچه فراوانتر گردانیم وآنچه ازمیان رفته وفراموش شده دوباره‌یادآوری کنیم و رواج سازیم وازسوی دیگر سامانی برای آنها درست کنیم .

ازاین باره فارسی نزدیکترین زبانها باسپرانتوست . در این زبان هم وندها بکار می‌رود . اگرچه درقرنهای درازی آنهارا رها کرده اندوبسیاری فراموش شده و آنها که مانده بیشتر حال مرده را پیدا کرده و از رویش افتاده . لیکن همه اینها چاره پذیر است . ما در اینهنگام می توانیم آنها را بحال خود برگردانیم . چیزیکه هست باید دربند سامان آن هـا باشیم و ایـن کاری نیست که هرکسی بتواند و از این راه است که در پیمان بآن پرداخته ایم .

مثلا پیشوند « بر » راکه ما آوردیم و دو معنی از بهرآن یاد کردیم خواست ما این بودکه آن‌را جز در همان دو معنی بکار نبریم . اگر کتابها را جستجو کنید هنوز در زمانیکه زبان رونق خودرا داشته است فردوسی و دیگران در بکار بردن آن دربند سامان نبوده اند و آشفتگی ها درگفتار

های ایشان پدیدار است . ما این را خواستیم که از آن آشفتگی ها پرهیز کرده شود و پیشوند همواره بیکسان بکار رود و هیچگاه بیهوده و نابجا آورده نشود .

پیشوند دژ یا دش گذشته از آنکه از رویش افتاده و امروز دیگر درجاهایی آورده نمی‌شود وتنها در یکرشته کلمه های دیرین دیده‌می‌شود این آهو را نیز پیدا کرده که معنی نخستین خودراکه درشتی وناتراشیدگی باشد از دست داده و ما آن خواستیم که آن را رواج گردانیم که هم دوباره رویش پیدا کند و درجاهای سزاوار بکار رود و هم به‌معنی نخستین خود شناخته‌گردد وهمواره بآن معنی بکار آید . اینست خودمان دژا گاه و دژ آهنگ و دژکام را در اینمعني ها بکار می بریم . نیز می توانیم کلمه های دژ رفتار و دژ خوی و دژ سخن و دژ زبان پدید آوریم ودرهمان معنی بکار بریم .

همین است حال پیشوند « پاد » که گفتیم باید آن‌را بمعنی پاسخ و پاداش و کیفر بکار برد چنانکه در پاد زهر و پاسخ (پادسخن) و پاداش (پاددهش) بهمین معنی است . می‌توان گفت : این معنی همانست که از کلمه « آنتي» اروپایی فهمیده می‌شود. نیز میتوان کلمه‌های نوین دیگری پدید آورد .

گذشته ازآنکه باید درکلمه های خود زبان اینهارا ازروی‌سامان بکار انداخت درنامهای نوینی که از بهر چیز های نو درآمده گزارده میشود باید سامان را نگه داشت .

پسوند « مند » در فارسی فراوان بکار مي رود خردمند سودمند

هستمند دانشمند و بسیار مانند این . از آنسوی پاره پیشوند و پسوند دیگری هست که با این در یك معنی بکار می رود . چنانکه بجای خردمند « بخرد » نیز گفته میشود. بجای دانشمند « دانشور » و « بادانش » هم آورده میشود . بی آنکه جدایی میانه اینها گزارده گردد . ما می گوییم : نخست باید معنی درست این وند ها را بدست آورد و جدایی آنها را از یکدیگر بازشناخت و اگر جدایی فهمیده نمی شود از خودمان جدایی میانه آنها پدید آوریم که دیگر دانشور را بجای دانشمند یا بوارونه بکار نبریم و بخرد را با خردمند یکی نگیریم . از آنسوی هر وندی را دوباره جاندارش گردانیم که درهر کجا که معنایش درست است بتوانیم بکار بریم . مثلا چنانکه سودمند و دانشمند می گوییم زبانمند و بینشمند نیز بگوییم و همچنین مانند اینها .

برای آنکه سود وندها شناخته شود این را می‌نگارم : ما درفارسی کلمه « نا » را داریم که درچگونگی (صفت) بمعنی اخشیج بکار می بریم . از اینجا ماهر چگونگی که‌داریم ازبهر اخشیج آن بکلمه‌جدایی نیازنخواهیم داشت . زیرا باافزودن نا ازخود آن کلمه می توانیم پدید آورد . کلمه‌های سزاوار شایسته روا زیبا شناسا رسا بجا وصد مانند این‌را که داریم‌از آنها کلمه های ناسزاوار و ناشایسته و ناروا و نازیبا و ناشناسا و نارسا و نابجا را میسازیم. همچنین درهمه‌جا این رفتاررا می کنیم . دکترزمانهوف این راهمگانی گردانیده ودرچیزهای‌دیگری نیزهمین راه‌را گرفته . اینست در زبان اوهمینکه یك ریشه را بدست‌آوردیم چندین گونه‌کلمه از آن پدید می آوریم . در فارسی نیز همین‌کار را می‌توان‌کرد ولی این هنگامیست که

وند ها درست شناخته گردد و ازروی سامان بکار رود.

ببینید امروز جدایی میانهٔ برگشت و بازگشت نمیگزارند و این همان آشفتگی زبانست که ما گله از آن داریم. برگشت و بازگشت و پس گشت باید هریکی را در جای دیگری بکار برد. همینست حال درخواست و باز خواست و پس خواست و در رسید و فرارسید بازرسید و صد مانند این. نشانهٔ زندگی زبان آنست که میانهٔ اینها جدایی گزارده شود و هریکی در جای دیگری بکار رود.

امروز بسیاری از کلمه ها معنی قانونی خودرا از دست داده مثلا «نابکار» را کنون بمعنی بدکردار بکار می‌برند (مانیز در همان معنی بکار برده ایم) در حالیکه اگر ریشه آن را بسنجیم «بکار» بمعنی کار آمد است و نابکار باید بمعنی مرد بیکاره آورده شود چنانکه در کتابهای باستان بهمین معنی بسیار آورده شده است.

گمان می‌کنم بااین مثالها توانستیم خواست خودرا روشن گردانیم مابرآن می‌کوشیم زبان را بیك کالبد «قالب» نوین دیگری بریزیم و آن را تابتوانیم بسامان گردانیم از بهر همین است که گفتار های پیاپی می‌نگاریم و از پیشوند و پسوند گفتگو می‌داریم. نیزاز بهر همین بود که دفتر کاف نامه را نوشتیم.

بارها گفتیم پیراستن وآراستن زبان تنها این نیست که کلمه های بیگانه را بیرون کنیم. این بخش کوچکی از آنهاست.

در بارهٔ کارها نیز ماخودمان ناگزیر بودیم آنها را بکار بریم ولی بایستی پیش از آن چگونگی آنها را باز نماییم تاخوانندگان بآن آشنا باشند.

این بود آن را آغاز کردیم و از شمار های آخری بیشتر نگارشهای از روی آنهاست و چون گاهی از آن گفتگو خواهیم داشت آن را «دستور نوین» نام میدهیم .

ما هرکاری را که آغاز کردیم کوشیم که آن‌را بپایان رسانیم دربارهٔ زبان نیز ماهرگز راه خودرا ازدست نمیدهیم وهرگز ازپیشرفت بازنمی‌ایستیم .

این بارها برای ما رخ داده که خواسته ایم معنایی‌را بفهمانیم و از درآمیختگی کارها (فعلها) بهم واز میان رفتن پاره آنها و از نارسایی‌زبان نتوانسته‌ایم . شاید کسان دیگری نیز باین درماندگی دچارشده باشند ولی از این پس که این‌کار ها رواج شد دیگر چنان درماندگی پیش نیاید .

نکته دیگری‌که باید یادآوری کرد اینکه امروز بیش ازهمه کارهای میانجی (افعال معاون) بکار می برند . چنانکه می گویند : گریه کرد زاری نمود ناله‌کرد رها گردانید رهاشد زندگی‌کرد نهان ساخت وبسیارمانند اینها . این نیز رخنه دیگری در سامان زبان پدید می‌آورد و زیانها از آن روی می دهد .

اینست باید از آن جلوگیری نمود . نیکی زبان درآنست‌که کار های میانجی کمتر بکار رود و ما باید بجای آن جمله ها بگوییم : گریست زارید نالید رهانید رست زیست نهفت . باید درهمه‌جاتا می توانیم ازخودریشه درآمده ها (مشتق) پدید آوریم .

زیـان فزونی‌کار های میانجی آن شده‌که امروز بسیاری ازکار ها راه خودرا ازدست داده . شما اگر ازکسانی بخواهیدکه گذشته واکنون وآینده وفرمان ودیگر درآمده‌هارا ازکلمه«نهفتن»بشمارندنخواهندتوانست همان‌حال راداردکلمه های«گسیختن» و« هشتن» وبسیار مانند اینها.

در پیرامون تاریخ

گفتاری که در شمارهٔ گذشته باسرسخن «در پیرامون تاریخ مشروطه» نوشتیم پارهٔ خوانندگان بسیار پسندیدند و چنین درخواستند آن را دنبال نماییم ولی از آنجا که در آن باره سخن فزونتری نیست بهتر می‌دانیم در پیرامون تاریخ از هرگونه (مطلق) گفتاری برانیم چنانکه این را نیز نوید داده‌ایم و چون دارندهٔ پیمان را یادداشتهایی در این زمینه از سالهای پیشین هست همان را در اینجا می‌آوریم :

خوانندگان میدانند ماتاریخ را دوست میداریم و هوادار رواج آن‌هستیم لیکن باید دانست خواندن و یانوشتن تاریخ بچندین گونه تواند بود . روشنتر بگوییم : آن را چندین پایگاه است .

پایگاه نخست آنکه خواننده و یانویسنده تنها بسرگذشت و پاییش آمد پردازد و لذت و خوشی را خواستار باشد . آدمی از تماشای پیش آمدها و از شنیدن و گفتن آنها لذت برد و این در نهاد او نهاده . هرکجا که پیش آمد شگفتی بود مردم بتماشا ایستند . اگر کسی داستانی سراید همگی بآن گوش دهند . دو تن که بهم می‌رسند پیش از همه جستجوی آگاهی تازه کنند . از اینجاست در پارهٔ زبانها (یکی در انگلیسی) «تازه» بمعنی آگاهی می‌آید . در زبان ما نیز همین حال خواهد بود. اینکه امروز هرکسی چون بدیگری می رسد می‌پرسد : «تازه چه داری ؟ . .» کم‌کم از این آن پیدا خواهد شد که تازه بمعنی آگاهی آید .

اینگونه تاریخ خوانی اگر سودی ندارد زیان‌هم از آن برنیاید و بهتر ازگفتگو های بیجا وافسانه خوانیست . ولی نوشتن‌آن بیگمان سود نیز دارد . زیرا داستان را نگه‌داشته نگزارد از میان برود و سرمایه برای نویسندگان پرمایه تر و بهتر آماده کند .

پایگاه دوم آنکه یکی بخواهد ازپرداختن بسرگذشت مردمان‌تاریخی پندآموزد

و خویهای نیکو یاد گیرد . از لغزشها و بدیهای ایشان اندرز آموخته ازآنها پرهیز کند . از فیروزیها و نیکی هایشان درس یاد گرفته بهپیروی برخیزد .

اینگونه تاریخ نوشتن و خواندن گذشته از لذت و خوشی سودبزرگی را باخود دارد و هرکسی تواند از این راه نیکخویی فرا گیرد و خویشتن‌را آراسته و پیراسته گرداند . آدمی از رفتار و کردار مردان بزرگ بتکان آید و یکی از راههای پیراستن خویها همین باشد .

کسانی این نتیجه را از افسانه‌های ساختگی (رمان) جویند . ولی چشم داشت بیهوده ایست . چیزی را که شنونده و خواننده راست نمی شمارد و باورندارد چه تکانی دردل پدید خواهد آورد ؟ . - اگر گاهی تکانی پدیدآورد چیز پایداری نخواهد بود . در حالیکه اینهمه داستانهای‌فراوان تاریخی هست‌چه نیازی بافسانه است ؟ !.

اگر کسی تاریخ را از این دیده نگارد باید پیش از همه بنشاندادن خویهای نیکو و بد مردمان بپردازد و رفتار و کردار آنها را درست روشن گرداند ولی براستی و سادگی نه‌از روی گزافگفتن و فزودن وکاستن . چنانکه در گفتار پیش گفتیم باید تاریخ نگار پست و فرومایه نباشد و این بتواند که برپستی های دیگران خرده گیرد و نکوهش کند .

پـایگاه سوم آنکه کسی تاریخ‌را ازبهر شناختن آیین زندگانی و راه جهانداری بخواند و این را بخواهد که پیش آمدها را درست بسنجد وپیوستگی آنها را بیکدیگر بشناسد و نتیجه آنها را بدست آورد . کار های جهان همه بهم پیوسته . آنچه امروز رخ میدهد نتیجهٔ کارهاییست که دیروز رخ داده . فیروزیها و خرسندیها و گرفتاریها و بدبختیها هیچکدام بی انگیزه نیست . اگر چه آدمی این نتواند همه‌اینهارا از روی بینش وآگاهی درست دریابد وریشه و انگیزه هرپیش‌آمدی‌را بیگمان بشناسد و جهان را که همچون دریایی همواره در جنبش و تکانست بااندیشه فراگیرد . چه‌این‌کاری ناشدنیست (چنانکه با دیده همه‌جهان‌را نتواند دید با اندیشه همه آن‌را نتوان یافت) هرچه هست این اندازه می‌توان که درسهایی فراگرفت و در زندگانی نابینا نبود. هرکسی هرچه بخردتر

بهره اش از این کار بیشتر است .

در اینگونه تاریخ خوانی بمردان کمتر نگاهی هست . در چنان پهنهٔ بیکرانی کسان بسیار خرد نمایند . مگر آنانکه درسایه کوشش های بسیار بزرگ خود توانند راه تاریخ را بپیچانند و تکانی در جهان یا در کشور خود پدید آورند واینگونه مردان بسیار اندکند .

اینگونه تاریخ خوانی ارج دیگری دارد و آنکه بتاریخ از این دیده بپردازد دانش گرانبهایی دردست‌کند. برای کسانیکه‌می خواهند معنی زندگی را بشناسند چنین‌کاری بسیار دربایست است . چیزیکه هست در کمتر کتابی تاریخ را از این راه دنبال کرده اند و از اینجا خواننده باید خویشتن با اندیشه از پیش آمد ها آن نتیجه را دریابد .

نوشتن تاریخ ازاین راه‌کار بسیار دشواریست و این‌کار هرکسی نیست که ازعهدهٔ آن برآید . این پس ازآنست که کسی آشنایی بنیک و بد وسود و زیان جهان پیدا کنند و از آیین زندگانی آگاه باشد . درمیان همه کتابهایی که در تاریخ نگاشته شده و در دسترس ماست کمتر یکی این راه را پیش گرفته اند و از آنانکه آن را پیش گرفته اند کمتر یکی از عهده برآمده اند.



این سه گونه تاریخ از بهره توده انبوه است . گاهی نیز کسانی‌تاریخ را از راههای دیگری دنبال کنند که بیاد آنها نمی پردازیم . تنها این نکته را می آوریم که از باستان زمان پادشاهان و دولتها یکرشته کارهای سیاسی نیز داشته اند . بدانسان که کوششهایی را در نهان میکرده اند وبکارهای‌آشکار خود نیز رویه دیگری می داده اند . دشمنی را در جامه دوستی انجام می کرده اند. نوید های دروغ میداده اند . با دشمنان دشمن دوستی میکرده‌اند. در درون کشور دشمن شورشهایی برمیانگیخته اند . این تلاشها از باستان زمان بوده و رفته رفته روبفزونی نهاده تا آنجا که امروز بزرگترین وسخت‌ترین‌کارهای دولتها همین یکی شمرده میشود . از اینجا یکراه دیگر تاریخ پرداختن باین

تلاشهای نهانیست که تاریخ سیاسی نامیده میشود ،

لیکن این راه از بهر توده انبوه نیست و سودی نیز از آن بدست نیاید . مگر تا آن اندازه که جهت کارها دانسته شود . از آنسوی پرداختن بنگارش چنان تاریخی کار آنکسیست که خود او پایش در میان بوده و یا نوشته های بسیار بدستش افتاده . اگر جز از این باشد بسیار نا سزاست که یکی بچنان تاریخی پردازد و از ناچاری دست بدامن گمان و پندار زند و بافندگی کند .

آن کارها که در آشکار رخ دهد پادشاهان با هم جنگ کنند یاپیمان دوستی بندند یا در کشوری شورش پدید آید یا گرانی رخ دهد یا دیگر از از اینگونه پیش آمدها اینها را مردم بینند و شنوند و تاریخ نگار اگر هم خودش در آنجا نبوده بآسانی تواند از دیگران پرسد و چگونگی را بدست بیاورد و لغزش کمتر رودهد . لیکن کارهای نهانی چنان نیست و لغزش های بسیار بزرك در آن رخ دهد .

آری اگر تاریخ نگارش هوشیار باشد این می تواند از راه سنجیدن پیش آمد ها و به نیروی داوری پاره رازهای نهانی را نیز دریابد و آنها را یاد کند . چیزیکه هست این درهمه‌جا نیست و بهر حال نباید چندان‌دوررفت وکاررا بگزافبافی رساند . و آنگاه باید بخوانندگان فهماند که از چه راه‌بآن رازها رسیده شده و آنان را فریب نداد .

گاهی کسانی میگویند : سیاست تاریخ را از میان برده . زیرا پیش‌آمد هایی که در جهان پیش میآمد آخرین نتیجه‌یکرشته کارها و کوششهای‌نهانیست که تاریخ را بآن دسترس نیست و تا آنها دانسته نشود دانستن این پیش آمد ها تنها چندان سودی ندارد . ولی این درست نیست . زیرا پیش آمدهای آشکار بخودی خود داستانهای‌بزرگی بشمار است و نوشتن و خواندن تاریخ آنها سود هایی را در بردارد . اگر چه انگیزه‌های نهانی آنها روشن نباشد . و آنگاه چنانکه گفتیم کارهای جهان همه بهم پیوسته است و ما اگر بسر آن باشیم

که هرداستانی را از نخستین ریشه آن بدست آوریم ناچار خواهیم بود ازبهر هر داستانی چندین قرن جلو برویم و این چیزیست‌که نه تنها دربایست نیست ناستوده هم هست .

ببینید جنگ جهانگیر اروپا یکرشته تلاشهای سیاسی نهانی را که ازنیم قرن پیش آغاز شده بود انگیزهٔ خود داشت . بااینهمه کسی اگر تنها بداستان جنگها پردازد و چگونگی آنها را باز نماید بخودی خود کار سودمندی خواهد بود و یك تاریخنگاری تواند هرگونه نتیجه‌ای را که خواستار است (از آن نتیجه های سه‌گانه که شمردیم) از آن بردارد . لیکن هرگاه یك کسی برویهٔ سیاسی آن جنگها نیز پرداخت و پرده از روی یکرشته کار های نهانی‌برداشت بیگمان بهتر و سودمندتر خواهد بود .

تلاشهایی که امروز نهانست و دسترس بآنها نیست پس از دیری آنها نیز شناخته گردد و از پرده بیرون آید . از اینجا هرگاه تاریخنگاری دسترس بچنان تلاشهایی ندارد نباید از آن دلگیر گردد و بنومیدی گراید و ازنگارش تاریخ باز ایستد . او باید تاریخ ساده را بنگارد و نگزارد آنها از میان‌برود آن بخش دیگر در آینده آشکار خواهد گردید .

این خود بیراهی است که کسی بگوید تانهان و آشکار یك پیش‌آمدی دانسته نشود نباید آن را برشته نگارش کشید . این اندیشه چه بسا بمالیخولیا کشد و دستاویز بدست نادانان و بیماردلان دهد .

آنچه مرا بنگارش این جمله ها وامیدارد اینست که می بینم بسیاری از ایرانیان دراین باره نیز آلودگیهایی دارند و کسانی از آنان چنین میگویند : «تاریخ مشروطه را که شما می‌نویسید چه سودی دارد ؟ . . باید نخست‌جستجو کنید که اندیشه مشروطه خواهی از کجا بایران آمد و چه‌کسانی آن راآوردند!» اینها از درماندگی اندیشه‌ها و از ناپاکی دلهاست . یکدسته که خودشان بیکاره اند همه را نیز بیکاره میخواهند . پاره‌ای نیز باآن پستی و بی‌ارجی کدارند باارجمندترین و بزرگترین کسان همچشمی می‌نمایند و اینست باین مالیخولیا ها

می‌پردازند. وهرگاه بادلخواه ایشان باشد باید تاریخ‌مشروطه هیچگاه نوشته نشود.

آغاز پیدایش مشروطه خواهی را در ایران تا آن اندازه که می‌بایست نوشته اند ومانیز یاد کرده ایم. رویه سیاسی آن پیش آمد نیز تا یك اندازه روشن است که ما نیز باز نموده ایم و بیشتر از آن (اگر بوده) درآینده‌روشن خواهد بود و خواهند نوشت.

همین داستان با چشم پوشی از انگیزه های آن از ارجدارترین بخش تاریخ ایران است و در آن جانفشانیهای ایرانیان و دلیریهای ایشان نمودار می گردد و شایستگی توده پدیدمی آید نیکی نیکان و بدی بدان آشکارمیشود. از خواندن و اندیشیدن آن چندین گونه درسهای پر سود بدست می‌آید و بر دانش وآزمایش و بینش خوانندگان میافزاید. این جنبش از هرکجا برخاست بر خاسته باشد. هزاران مرد در آن جانفشانیهای تاریخی کردند و صدهاکسان ناپاکی نمودند. هزاران جوانان بخون آغشتند. اینها بخودی خود چنانستکه باید در تاریخ یاد کرده شود.

کسانی نیز همیشه می‌گویند: نمیتوان بتاریخ پشت گرمی داشت و آن را باور کرد. زیرا ماهی بینیم داستانی که در زمان مارخ میدهد هرکسی آن را بگونهٔ دیگرمیسراید و دروغها بآن درمی‌آمیزند. پس چگونه میتوان بداستانهای چند هزار ساله بدگمان نبود؟!

لیکن این سخن بسیار خام است و راه بجایی نمی برد. تاریخ چیز جداگانه و نودرآمده‌ای نیست که بچنین سخنی در بارهٔ آن نیاز افتد. دردیگر جاها راست و دروغ را از چه راه می‌شناسیم در اینجا نیز همانست.

ما اگر با یك کس یکساعت همنشین باشیم راستگویی و دروغگویی او را نیك در می‌یابیم. چگونه میشود که کتابی را بخوانیم و اندازهٔ درستی آن‌را نشناسیم؟! و آنگاه شناختن راست از دروغ در نهاد هرکسی نهاده و آن را راههای بسیار است. هرکسی هرچه داناتر و هوشیارتر باشد آسانتر آن را در می یابد.

ماگاهی کسی را می بینیم پاکزبانست و از دروغ پرهیز دارد وازهوش نیز بی‌بهره نیست و اینست گفته های او را باور میکنیم . گاهی همان کس را می بینیم در زمینه ای که گفتگو میشود پای خودش در میان بوده اینست گمان سود جویی وخودستایی برده در باور خود سست میشویم . گاهی میبینیم کسی راستگوست ولی هوش کمی دارد و گمان میبریم داستان را فراموش کرده باشد .

گاهی گمان میبریم شاید فریب خورده . گاهی زمینه چنانست که دشوار است کسی آن‌را فرا گیرد . گاهی چنانست که باور کردنی نیست .

اینکه ما «کرامت» های صوفیان‌را انکار میکنم کسانی ایراد گرفته می گویند پس چگونه تاریخ را باور می‌کنید و اینها را باور نمیکنید ؟ . .

می‌گوییم : چون صوفیان از این داستانها سود جویی را میکرده‌اند و آنگاه گفته هاشان باور کردنی نیست اینست نمی‌پذیریم . در تاریخ نیز هرچه از اینگونه باشد دوری‌اندازیم : اگر تاریخنگاری داستانی بنگارد که فلان کس مرده‌ای را زنده گردانید سخن او را هم دروغ می‌شناسیم و بسخنان دیگرش نیز بد گمان میشویم . زیرا مرده زنده گردانیدن کار نشدنیست . و آنگاه چنین کاری اگر رخ میداد در سراسر جهان آوازه پیدا میکرد و همه آن‌را میشناخت و این نمیشد که تنها چهارتن آن را بدانند و بنگارند

گاهی کسانی نگارشهایی از گزارش یك جنگی میآورند و مامیدانیم‌کسی تا خودش در جنگی نباشد داستان آن را درست فرانمیگیرد و این زمینه‌دروغ بردار است که هرکسی می‌خواهد هنرهای خود را بستاید اینست بآسانی آن‌را باور نمیکنم . از اینگونه چندانست که بشمار نیاید .

ماتاریخ آن را نمیگوییم که هرکسی هرچه نوشته بپذیریم . بلکه درآنجا نیز باید بسنجش پردازیم . شما اگر تاریخ بیهقی را بخوانید در یکبار خواهید در یافت که او مرد راستگویی بوده است و اگر گاهی پارهٔ چیز ها رافراموش می‌کند از خودش دروغ نمی سازد و بچاپلوسی نمی‌پردازد . اگرچه گاهی پارهٔ

چیزهایی می‌آورد که شاید گزافه آمیزست زیرا چنین وامینماید که لغزشهایی‌که از سلطان مسعود سر میزده او و دیگران زیان آنها را از پیش می دانسته اند و این یکی از آلودگیهای مردم است که چون برای کسی‌کاری پیش‌آمد مدعی میشوند من از پیش میدانستم گویا بیهقی نیز این آلودگی راداشته است.

از اینسوی اگر ناسخ التواریخ را بخوانید بآسانی خواهید دریافت که این مرد دربند راستگویی نبوده و تاریخ را دستاویزی برای خوشاید گویی و چاپلوسی گرفته بوده است.

پس از همهٔ اینها مادرتاریخ بنیاد پیش آمدها را دنبال می‌کنیم و باین گوشه و آن گوشه چندان نمی پردازیم و در بنیاد نیز چندان دروغگویی و گزافبافی نمی شود مثلا درلشگرکشی خشایارشا بیونان و داستان آنجنگها آنچه یونانیان در باره شمارهٔ گزافه‌امیز سپاه ایران نوشته و آن را تاملیونها رسانیده اند و آنچه از دلیریهای بی‌اندازه یونانیان ستایش کرده‌اند - اینها همه گمان بردار است و ماميتوانيم آنها را بآسانی نپذیریم بلکه گاهی دروغ بودن پارهٔ این سخنانهم بدست می‌آید. ولی خود لشگرکشی خشایارشا و ایستادگی یونانیان در برابر او و بازگشتن خشایارشا از یونان و مانند اینها چیزهاییست که‌نتوان نپذیرفت.

و در دیگر جاها نیز مابیشتر بنیادها را می‌گیریم که دروغ در آنهاکمتر روی دهد.

آنانکه می‌گویند بتاریخ نمیتوان پشت گرمی داشت از اینهمه نکته ها نا آگاهند و جز یك پندار خامی را دنبال نمی کنند.

کتابهای دارنده پیمان

از سالهای گذشته پیمان جز پاره شماره‌های پراکنده نزدمانمانده یک‌سال درست از هیچ سالی نداریم. لیکن شماره هشت سال سوم‌را هرکه کم دارد بنویسد برایش بفرستیم.

نیز هشت صفحه ازشماره دهم سال دوم که بهنگام خود فرستاده‌نشد هرکس کسر دارد از ما بخواهد.

فرهنگ پیمان

آهنگ	قصد	دیویسن	دیو پرستی
آسیب	آفت	داوری	قضاوت
آهو	عیب	دریافت	حس
افزار	آلت	روان گردانیدن	اجراء
بویژه	بخصوص	رویه	صورت
پایندان	ضامن	سودجویی	استفاده
پیکره	عکس ـ صورت	سرسخن	عنوان
پوزش	عذر	سکالش	شور
پایگاه	مرتبه	کیش	مذهب
جستار	مبحث	گزند	صدمه
چندگاهه	موقتی	مزدیسن	خدا پرستی
خستوان	معترف	نماز بردن	سجده کردن
خیم	خلق خصلت	همداستان	موافق
دستبرد	تصرف	یازید	کشید

آگهی

بخش دوم تاریخ آذربایجان را هرکه خواستار باشد هربخش ۱۲ ریال در کتابخانه ها بفروش می‌رسد .

از بخش یکم چیزی نمانده وباید دوباره چاپ شود .